

معرفت شناسی

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و الصلاة على محمد و آله الطاهرين.

رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم می فرمائیں:

من أعطاه الله القرآن فرأى أن أحداً أعطى شيئاً أفضل مما أعطى فقد صغر عظيماً
وعظم صغيراً.^۱

قال الله تعالى:

وقال الرسول يا رب إن قومي اتخذوا هذا القرآن مهجوراً.

وقال أمير المؤمنين عليه السلام: من التمس الهدي في غيره أضل الله وهو حبل الله المتيّن وهو الذكر الحكيم وهو الصراط المستقيم.^۲

... گفتم: یادش به خیر آن زمان‌هایی که نه به دبیرستان و دانشگاه راه یافته بودم و نه اینترنی در کار، و نه از دهکده جهانی و عصر طلایی! خبری و نه از اطلاعات و ارتباطات نامی بود و نشانی، دستم را به دست پدرم می‌دادم و می‌رفتم به محافل دعا و عبادت، و همراه او سری به سجده می‌ساییدم و شب با خیال راحت سرم را به بالشی می‌گذاشتیم و صبح هم شاداب و سر حال دنبال کار خودم بودم! اما واویلا از امروز من، همکلاسی ام جوری شبیه می‌کند و الحاد می‌ورزد، و سایت و وبلاگ و پالتاک اینترنی جوری دیگر.

حرفم را قطع کرد و گفت: ضعف و ناتوانی و خود باختگی‌ات را تبریک می‌گوییم! من اگر چه وجود اینترنت و الحاد ورزی و شبیه پرآکنی را بنفسه خوب نمی‌دانم، ولی از مقابله با آنها هم هراسی ندارم و ان شاء الله از آن بیدهایی نیستم که با این بادها برلزم، بلکه با اتكاء به درس‌هایی که به طور کاملاً عقلی و برهانی در مدرسه با عظمت قرآن و اهل‌بیت (علیهم السلام) آموخته‌ام، هر روز که در دریای شبیهات و الحادهای مخالفان دین بیشتر غوطه‌ور می‌شوم پوچ بودن ادعاهای آنان برایم آشکارتر می‌شود و به عظمت مقام علمی و معنوی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) و خاندانش بیشتر پی می‌برم.

گفتم: خوش بود گر محک تجربه آید به میان! تو را به آن خدایی که قبولش داری این ادعاهای را کنار بگذار. من آن قدر صبح و شب از این حرفها شنیده‌ام که واقعاً خسته شده‌ام. اگر حرف حسابی داری همان را بگو. یک راه آسان، همگانی، یقینی و کوتاه برای خداشناسی بیان کن.

گفت: فرض کن من و تو و چند نفر دیگر پیشک و مهندس ساختمان و استاد دانشگاه و ساحر و کاهن و جادوگر و شعبده‌باز و تاجر و کاسب و فروشنده بازاری و کشاورز و زن‌ها و کودکان و مردان دیگر کاروانی را راه بیندازیم تا به مسافرتی زمینی یا فضایی بروم. پس از آن که مدتی راه پیمودیم راه را گم کنیم و سپس به

۱. بخار الأنوار، ۱۳/۸۹ از معانی الأخبار.

۲ بخار الأنوار، ۲۵/۸۹ از نهج البلاغه.

شهری وارد شویم که آنجا نیز ساکنانی همانند ما دارد و در بین آنان کسی وجود دارد که کتابی برای راهنمایی گمشدگان در دست دارد و مدعی است شخص دیگری که هرگز خود او را ندیده است و فقط صدای او را می‌شنود این کتاب راهنمای را به او دیگته نموده و به او علم و قدرتی سرشار و غیر قابل مقایسه با سایر مردمان و فراتر از همه دانشمندان و فلاسفه و... داده و فرمان داده است که به راهنمایی و دستگیری گمشدگان و نادانان بشتابد و از همگان بخواهد که اهل عدالت و انصاف و راستی باشند و به یکدیگر ظلم و ستم نکنند و گرنم به شدت تبیه و مجازات خواهند شد و ما هم وقتی که او را امتحان می‌کنیم که علم و دانایی و توانایی او نسبت به تمامی امور و چیزهای آن شهر بلکه سایر شهرها و کرات و کهکشان‌های دیگر قابل مقایسه با احدهای نیست.

اینک آیا عقل ما به ما اجازه می‌دهد که به فکر و نظر و رأی خود یا دیگر مردمی که همراه مایند یا در آن جامعه زندگی می‌کنند عمل کنیم؟! و خود را از هدایت‌گری‌های او محروم نماییم و بلکه در معرض عذاب‌ها احتمالی که به ما که به ما خبر می‌دهد قرار دهیم؟

یا اینکه خودمان را به نادانی و بی‌خبری زده کاری به آن شخص و کتاب او نداشته باشیم و به راههایی برویم که هر لحظه امکان نابودی و هلاکت ما در آن بوده و به چیزهایی دست بزنیم که هر آن خطر انفجار و از میان رفتن خود و افراد جامعه‌مان در آن می‌باشد؟!

گفتم: تو جوری صحبت می‌کنی که گویا کسانی که از انبیاء پیروی کرده‌اند هیچ مشکلی نداشته‌اند و همه کارهایشان رو برآ بوده و هیچگونه مواجهه‌ای با انفجار و هلاکت و خطر و نابودی نداشته‌اند! آخرت که نسیه است ولی در مورد امور دنیوی خود خداپرستان هم ادعاهای تو را قبول ندارند و می‌گویند که انبیاء برای اصلاح امور دنیای ما نیامده‌اند، پس تو این حرف‌ها را از پیش خودت می‌زنی و حق خود خداپرستان هم حرف‌های تو را قبول ندارند!

گفت: این ادعا که انبیاء برای اصلاح امور دنیای ما نیامده‌اند اصلاً اساسی ندارد بلکه آنان برای راهنمایی ما در همه امور چه دنیوی و چه اخروی آمده‌اند و هرگز چنین نبوده است که کسی برای یک امر دنیوی مثل امور پژوهشکی یا ساختمانی یا بهداشتی یا غذایی یا اقتصادی یا... به ایشان مراجعه کرده باشد و آنها گفته باشند این مسائل به ما ربطی ندارد! بروید خودتان کارهای دنیاگران را اصلاح کنید و فقط در امور اخروی به ما مراجعه نمایید!

البته یک مسأله هست و آن اینکه اهمیت مسائل اخروی و زندگی ابدی بسیار با بیشتر از مسائل دنیوی است و مردم نیز نسبت به آن‌ها غفلت بیشتری دارند لذا مسائل اخروی در بیان انبیاء بیشتر مورد تأکید و تکرار قرار می‌گیرد و از همه بدتر اینکه وقتی کسی مانند امیرالمؤمنین (علیه السلام) به مردم می‌گوید:

سلوکی قبل ان تقدونی فانا بطرق السماء اعلم من طرق الأرض.

این مردم بیچاره به جای اینکه فرصت را غنیمت بشمارند و سوالات اساسی و کلیدی مطرح نمایند می‌گویند:

در سر و روی من چند عدد مو وجود دارد!!

و از همین جا می‌توانی اندازه فهم و شعور مردم و حد و حدود گرفتاری انبیاء و پیامبران الهی را بفهمی و البته اگر الان هم به لج بازی‌ها و هوس‌بازی‌ها و الحادثات مردم زمان خودمان در کتاب‌ها و رسانه‌ها و اینترنت و غیره سری بزند می‌فهمی که با این همه ادعایی که داریم و خودمان را با شعور و فرهنگ می‌شماریم دست کمی از آن مردم جاهم و مغور نداریم و اگر هم در گوشه و کنار افرادی با انصاف و حق جو پیدا شوند باز هم مانند

پیامبران و امامان معصوم پیوسته پایمال هواها و هوسها و مشکل آفرینی‌های ما افراد نادان و مغرور خواهند بود تا آن زمانی که زمینه ظهر آخرين مصلح الهی فراهم شود و او حق و عدالت همه جانبه را در چنین گیتی بگستراند که:

[الاقبیه للمنتقین](#)

گفتم: این هم از همان وعده‌هاست!! و دل خوش‌کنک!

گفت: این دیگر مشکل من و تو و ماست نه مشکل خدا و پیامبرانی که می‌خواهند ما به اختیار و شرافتمندی خودمان آدم باشیم نه با زور و فشار و کتك البته تا زمانی که فرصت امتحان قام شود و شرایط دیگری جایگزین آن گردد. و به هر حال اگر این وعده‌ها فقط دل خوش‌کنک باشد ضرری برای خداپرستان ندارد ولی اگر راست باشد که خوش‌باشد حال خداپرستان و وای به حال دیگران!

گفتم: ما نقد را به نسیه نمی‌دهیم.

گفت: بیچاره! از نسیه بدتر نقدی است که خوشی‌هاش قام شود و حسرتش بماند و از نقد بهتر نسیه‌ای است که اگر باشد ابدی و نام نشدنی است و لذتش وصف نشدنی و اگر هم نباشد ضرری برای اهل تقوی و شرافت و کمال نخواهد داشت.

آخر کدام نادانی پیدا می‌شود که برای به دست آوردن یک ریال نقد دستش را در سوراخی کند که احتمال می‌دهد لانه اژدها باشد یا کلیدی را دست بزنند که احتمال انفجار بمب هسته‌ای می‌دهد؟ بلکه در نظر عاقلان نقد دنیا از یک ریال هم بی‌ارزش‌تر است و خطرات احتمالی آخرت از خطر نیش اژدها و بمب هسته‌ای بس عظیم تر!

علاوه بر اینکه در قام دنیا همه کارگران، کشاورزان، تاجران، سیاستمداران، معلمان و ... از نقد عمر و مال و سرمایه خود مایه می‌گذارند تا به نسیه حقوق آخر ماه و یا سود و فایده آخر کار برسند، به هیچ یک از این ها اشکال نیکنی فقط کار به خدا و آخرت که میرسد و از همه مهمتر و با ارزش‌تر است اشکال می‌کنی؟

گفتم: آخر این ها نسیه دنیا است و در همین دنیا نقد می‌شود.

گفت: اولاً نسیه، نسیه است دیگر چه فرقی می‌کند. ثانياً حالاً آمدیم و همانها هم در دنیا نقد نشد آن وقت چه خاکی بر سرت می‌کنی؟ نکند و عده‌های اهل دنیا که غالباً اهل هوا و هوشنگ از وعده‌های انبیا که سراسر زندگی‌شان پاکی و صفا و صمیمیت است محکم تر و صادقانه تر است؟!

در اینجا استاد معرفت شناسی دانشگاه که چند لحظه قبل از راه رسید نشسته به حرفاهای ما گوش می‌داد و البته من چندان خوش نداشتیم الحادها و حرفاها دلم را که تا حالاً به راحتی بیرون می‌ریختم پیش او بیان کنم ولی دل به دریا زده و حرفاهایم را ادامه می‌دادم که او هم وارد بحث شده و گفت:

بسیاری از اهل نظر و عرف و دانشمندان و عقلای علم بر اساس ادلہ عقلی فراوان وجود خداوند را اثبات کرده‌اند اینک آیا تو به چه دلیلی و با چه جرأتی به همه آن‌ها مخالفت می‌کنی.

گفتم: اولاً خودت میدانی که آن‌ها مطالب خود را طاچجه بالا قرار می‌دهند و همیشه ادعا می‌کنند که حرفاهای آن‌ها را فقط خودشان و امثال خودشان می‌فهمند نه همه! اینک چگونه ممکن است که شناخت خداوند و ایمان به او بر همگان لازم باشد ولی ادلہ خداشناسی به گونه‌ای باشد که فقط همین آقایان و مریدانشان آن را

درک کنند؟ پس تکلیف بقیه مردم که اکثریت قریب به همه آنان را تشکیل می‌دهد باید چه خاکی بر سرشان کنند؟

ثانیاً: من خودم سالها در عقاید و نوشه‌ها و مطالب ایشان غور و بررسی و مطالعه نموده‌ام، بزرگان ایشان بایکدیگر در مسائل گوناگون از اصل اثبات خدا بگیر تا آخر اختلاف دارند و یکی دیگری را بر باطل می‌شمارد الا اهل عرفان و تصوف که تحفه آورده‌اند و می‌گویند ما همه مذاهب و گروهها را قبول داریم! یعنی هم آن‌هایی که می‌گویند خدا هست درست می‌گویند و هم آن‌هایی که می‌گویند خدا نیست!!

ای کاش اول خدا شناسی بسیار آسان و همه کس فهم بود و نیز افرادی وجود داشتند که ما در راستی و درستی و صداقت و علم و دانایی ایشان تردید نمی‌داشتیم، یعنی می‌توانستند به عموم مردم اثبات کنند که آن‌ها واقعاً افرادی استنسنایی‌اند، و آن‌گاه ما با خیال راحت و اطمینان خاطر حرفهای ایشان و استدلاتشان را می‌پذیرفتیم. و البته آن وقت بود که ما حق داشتیم از همه مردم بخواهیم که خداشناس باشند.

گفت: انگار آرزوهای بسیار دور و درازی داری و خیال می‌کنی که چنین افرادی وجود ندارند؟! پس این همه پیامبران که آمده‌اند و معجزاتی آورده‌اند که در سطح فهم همه مردم بوده است چه کاره‌اند؟! انصافاً اگر هم خیلی از مسائل خداشناسی و معاد و ... در وهله اول قابل شک و تردید باشد اما صدق و راستی و عدالت انبیا قابل شک تردید نیست و خداوند هم بیشتر از این از ما چیزی خواسته است، لذا اهل ایمان و دینداران باید اول از اثبات انبیا و لزوم پیروی ایشان – به دلیل معجزاتی که از ایشان سر میزند و برتری علم و قدرت آنان بر همگان را اثبات می‌کند – شروع کنند.

گفتم: آخر شماها می‌گویید مسائل دو قسم است یکی مسائل عقلی مانند اثبات وجود خدا و عدل و معاد و نبوت و دیگری مسائل تعبدی و عملی مانند نحوه عبادت و نماز خواندن و ... بعد می‌گویید ما در قسم اول باید خودمان فکر و استدلال کنیم و به نتیجه برسیم! یعنی اول خودمان وجود خدا را اثبات کنیم و بتوانیم جواب همه منکران خدا را با همان استدللات عجیب و غریب‌شان و با همان راه دور و دراز بحث‌هایشان بدھیم، پس از آن تازه بیاییم نزد آقایان انبیاء و بگوییم آقا شما هم حرفی برای گفتن، آن هم در محدوده مسائل تعبدی و احکام عبادات و امثال آن‌ها دارید یا نه؟! یعنی کارهای سخت و غیر قابل حل را که نواعغ را به خاک انداخته و ضد و نقیض کشانده خودمان حل کنیم، بعد برای سلام و تعارف و گرفتن احکام تعبدی خدمت پیامبران برسیم.

لختی تأمل کرد، سپس گفت:

چه بگوییم؟! آخر من هم با شما موافقم و غنی‌دانم چرا آقایان این حرفها را می‌زنند. آخر روشن است که پیامبران حتی در مسائل عقلی و استدلالی هم از هر نابغه‌ای بهتر و از خود ما هم برای خودمان زیباتر و کوتاه‌تر استدلال می‌کنند مگر نه این است که استاد انسان هر چه بالاتر باشد بهتر است و در این مورد هیچ فرقی بین استاد ریاضیات و علوم عقلی با استاد تاریخ و جغرافی و علوم تعبدی و غیر عقلی نیست.

علاوه بر اینکه ما تا به حال هرگز ندیده‌ایم که پیامبران به مردم بگویند: ما با شما کاری نداریم! بروید اول خدا را اثبات کنید بعد بیایید تا ما برایتان احکام بگوییم! بلکه تاریخ انبیاء به روشی شهادت می‌دهد که ایشان نه بهترین بلکه تنها معلم معارف صحیح عقلی و برهانی از اثبات وجود خداوند گرفته تا سایر مسائل بوده‌اند و دیگران اوهام و خیالات هیچ و پوچ و ضد نقیض خود را مطالب عقلی و برهانی نام کرده‌اند.

گفتم: در بعضی کتاب‌ها و نوشه‌ها خوانده‌ام که اگر قرار باشد ما برای اثبات وجود خدا و بعضی مسائل مربوط به آن به پیامبران مراجعه کنیم دور لازم می‌آید. این دور یعنی چه؟

گفت: منظور ایشان این است که ما تا هنگامی که وجود خداوند را اثبات نکرده باشیم غیتوانیم کسی را به عنوان فرستاده پیامبر و فرستاده او قبول کنیم بلکه اول باید وجود خداوند را اثبات نماییم تا در مرحله بعد بتوانیم کسی را به عنوان فرستاده او پذیریم. اگر قرار باشد اثبات پیامبری شخصی وابسته به اثبات خدا باشد و اثبات خدا هم وابسته به اثبات پیامبری آن شخص اثبات هر دو باطل و غیر ممکن می‌شود و امور باطلی را که این گونه می‌باشد «دور» می‌گویند.

...

گفتم: دوست دارم بدون تعارفات پر دردرس، به صورت کاملاً روان و ساده و حتی در سطح فهم کودکان مطلب خداپرستی را برایم توضیح دهی. گو، او هم کاملاً باورش شد و بدون هیچ ملاحظه و تعارف گفت:

مکاتب بشری در مقابله با مکتب وحی

آیا با وجود کسانی که علم و قدرت ایشان از سایر افراد بشر متمایز بوده، و به وسیله معجزاتی که دارند این امر را برای همگان اثبات می‌کنند باز هم جایز است که دیگران به ارائه مکتب و مرام پردازنند یا خیر؟

این مقاله بیان می‌دارد که انبیا و سفرای الهی، فراتر از فکر و اندیشه پر از خطای بشری، بهترین امور را به ارمغان آورده‌اند، و با وجود ایشان رجوع به دیگران ترجیح مرجوح بوده، و خلاف مقتضای عقل و برهان است.

نیز در این مقاله به شباهت مانند لزوم دور، یا یکسان بودن رجوع به انبیا و سایر مردم در امور عقلی، پاسخ خواهیم گفت.

معارف آسمانی به زمین فرود می‌آید، اما اندیشه‌های زمینی هرگز به آسمان بالانه روود و بنده که بشر از این راه بر پای سعادت و نیکبختی خویش بسته است او را جز در پرتگاه ضلالت و هلاکت رها نمی‌کند.

به راستی، چرا بشر در مقابل مکتب اهل عصمت علیهم السلام بر مبنای تفکر و اندیشه خود به ارائه‌ی فرهنگ و نظریه می‌پردازد؟ بحث و سخن درباره‌ی درستی یا نادرستی اندیشه‌ها و نظریات بشری در تطبیق با آموزش‌های مکتب وحی و برهان جای خود دارد؛ ولی در قدمی پیش‌تر باید پرسید که آیا اصولاً بشر با وجود مکتب وحی، حق نظریه‌پردازی و مکتب سازی دارد یا نه؟

از آنجا که برخی از اندیشوران ما با وجود معارف و تعالیم آسمانی مکتب اهل بیت علیهم السلام شیفته‌ی اندیشه‌های خاکیان شده و به چپ و راست می‌روند، در این گفتار اشاره‌ای می‌کنیم به بطلان ارائه‌ی نظریات و فرهنگ‌های گوناگون در مقابل معلمان علوم الهی و خسارت‌های جبران‌ناپذیری که از راه بنیان نهادن این اساس نادرست، گردن‌گیر جامعه‌ی انسانی شده است.

بدون تردید، سعادت جوامع انسانی در گرو دو امر است:

الف) اعتقاد به وجوب اطاعت حجت‌های معصوم الهی.

ب) درک صحیح معارف معصومان علیهم السلام و تسلیم مطلق در مقابل خواست و اراده‌ی ایشان.

قدم اول، لغشگاه همگان به جز پیروان مکتب تشیع اثنی عشری - اعلی‌الله کلمتهم - است.

متأسفانه بسیاری از منسوبین به اهل بیت علیهم السلام نیز در قدم دوم لغزیده و در اثر عوامل مختلفی که دست غاصبان حقوق اهل بیت علیهم السلام و سیاستهای مرموز شرق و غرب در آن دخالت تام داشته است، از درک عمیق فرهنگ اهل بیت علیهم السلام دور افتاده، و فریفته‌ی تراوشتات اندیشه‌های بشری در مقابل مکتب وحی گشته و عملای اولیای حقیقی خود فاصله گرفته‌ایم.

بزرگترین تجلی این اشتباه بزرگ را در خودباختگی و شیفتگی خویش در قبال مظریه پردازان شرق و غرب، و رشد و بالندگی ناجای آن در میان اندیشمندان خود می‌بینیم. این در حالی است که علی‌رغم این ادعا که مکاتب آنان، مکتب عقل و برهان می‌باشد، عقاید آنان با مبانی عقلی و برهانی به شدت ناسازگار است و ایشان در بیشتر موارد، مطالب وهمی و ظنی و خلاف واقع را به نام قواعد عقلی و برهانی ارائه می‌دهد.

تأملی شایسته نشان می‌دهد که معرفت عقلی و برهانی صحیح، جز در آموزه‌های مکتب وحی یافت نمی‌شود؛ چرا که معلمان آسمانی آن به عصمت الهی، هرگز اصول عقلی و برهانی را با اوهام و ظنون در غمی آمیزند. بدون شک کمبود و نقصان کسانی که – با وجود معارف اصیل و والای برهانی در مکتب تشیع – فرهنگی خود را نیازمند جست و جو در اندیشه‌های بشری قدیم و جدید و گفت و گو با فرهنگ‌های شرق و غرب می‌دانند، باید در دور ماندن از معارف خاندان نبوت علیهم السلام دانست؛ همانگونه که هر چه دامنه‌ی ارائه‌ی آرای انسانی گسترش یابد، جلوه‌ی هدایت و روشنگری اولیا و اصحاب وحی علیهم السلام بیشتر و بیشتر رو به ازدواج می‌رود، و این، مرموzt ترین حربه‌ی دشمنان سعادت انسانی است که برای مبارزه غیرمستقیم با فروغ هدایت اهل بیت نبوت علیهم السلام به کار گرفته‌اند.

حکم عقل، یا اندیشه‌های عاقلان؟!

در صحیح بودن معرفت عقلی، جای بحث و سخن نیست؛ بلکه حرف در این است که اندیشه‌ی بشری در راه شناخت معارف حقیقی از توجه به بسیاری از موضوعات واقعی مطلقاً غافل مانده و در مسیر اقامه‌ی برهان در مسائل مورد توجه خویش درباره‌ی مبدأ و معاد، از این خطأ بر کنار نیست که اوهام و ظنون را با مبانی برهانی درآمیزد، و از این درهم آمیختگی نیز غافل مانده، پیوسته در جهل مرکب به سر برده؛ چنانکه با سیر مختصری در اندیشه‌های بشری شرق و غرب، این درهم آمیختگی‌های ناجا را فراوان می‌بینید.

بر خلاف مکاتب و اندیشه‌های بشری، اقامه‌ی برهان در مکتب وحی و شریعت از این خطأ مصون است و اگر چنین نبود، گفتار اولیای دین را نیز اعتباری نبود و مکتب ایشان هم ارزشی فراتر از یک مکتب فلسفی و عرفانی پیدا نمی‌کرد.

علم الهی مکتب والای تشیع، امام باقر علیهم السلام می‌فرمایند:

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

إِنَّا لَوْ حَدَّثْنَا بِرَأْيِنَا ضَلَّلَنَا كَمَا ضَلَّ مِنْ كَانَ قَبْلَنَا، وَلَكُنَا حَدَّثْنَا بِبَيِّنَةٍ مِنْ رِبَّنَا بَيِّنَهَا لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَبَيِّنَهُ لَنَا.^۱

ما اگر بر اساس نظر و اندیشه خود سخن می‌گفتیم، مانند کسانی که قبل از ما گمراه شدند گمراه می‌شدیم. لکن سخن ما بر اساس بیان روشی است که پروردگارمان برای پیامبر صلی الله علیه وآلہ خود بیان داشته، و آن حضرت آن را برای ما بیان فرموده‌اند.

مگر این اندیشه‌ی بشری نیست که در بدیهی ترین مسئله‌ی معرفتی، یعنی رابطه‌ی خدا و خلق و آفرینش الهی، با عقل و برهان و شریعت درافتاده و بر اساس اندیشه‌های نادرست خود تحت عنوان برهان یا شهود، اصل آفرینش را انکار کرده و به وحدت وجود و یکی بودن خالق و خلق معتقد شده است؟! گروهی از ایشان، عالم را صادر از وجود خداوند متعال و زاییده و تراوشت حقیقت هستی او می‌دانند، و گروهی دیگر، عالم را غود و جلوه و نایش و رقص ذات اقدس خداوند متعال انگاشته است؛ نه خلقی قبول دارد و نه بندهای و نه به آفرینش اعتقاد دارد و نه به وجود ما سوای خداوند. اما مکتب وحی بر اساس محکم‌ترین برهان‌ها، این اوهام را برگنی‌تابد و با صریح‌ترین گفatarها پرده از بطلان اصل و فرع این اندیشه‌ها بر می‌دارد.

در مسئله جبر و اختیار هم، قوانین دسته‌ای از آنان همه چیز و همه کس حتی خداوند را بندهی مطیع قانون تخلف‌ناپذیر علت و معلول بر می‌شمارد و وجود اختیار را در دایره‌ی هستی، گزارف و محال می‌داند. و دسته‌ای دیگر پا را فراتر گذاشته می‌گویند غیر از وجود خدا اصلاً چیزی وجود ندارد که بتوان از جبر یا اختیار آن سخن گفت!

اما برهان و عقل و شریعت، خداوند را دارای قدرت و اختیار مطلق می‌داند، و انسان را در ازای اختیار خود، مسئول واقعی اعمال خویش می‌شمارد و بدون جهت، گناهان و معاصی را به آعدام (نیستی‌ها) و لوازم ماهیات و حدود، تفسیر و تعلیل نمی‌کند و زشتی‌ها را به ساحت قدس خداوند متعال نسبت نمی‌دهد. البته اشاره‌ی مفصل به مسائل اختلافی نظریه پردازان بشری با مکتب عقل و برهان و شریعت، در کتابی مستقل نیز نمی‌گنجد تا چه رسید به این نگاه مختصر.

علم حقيقی و حقیقت علم

نگرشی کوتاه بر مسائل مکاتب خود اندیش در مقابل مسائل کلامی و دینی که به راهنمایی معلمان معصوم الهی صورت می‌یابد بیانگر این واقعیت است که معرفت دینی در فرهنگ اهل‌بیت علیهم السلام و مکتب شکوهمند تشیع، بر اساس گرانسینگ‌ترین براهین و استدلال‌ها استوار است و در معارف والای خویش هرگز از شرق و غرب و ام نمی‌گیرد و نیازمند به هیچ مکتب و فلسفه‌ای نمی‌باشد.

امام باقر علیهم السلام می‌فرمایند:

«اگر شرق و غرب را در نور دید علم صحیحی جز آنچه از نزد ما اهل بیت صدور یافته، نمی‌یابید».¹

کتاب هدایت آسمانی می‌فرماید:

«آیا آن کسی که به سوی حق راهنمایی می‌کند سزاوارتر است پیروی شود، یا آن که خود نیازمند به هدایت است؟!»²

امیر المؤمنین علیهم السلام می‌فرمایند:

۱. عوالم العلوم: ۲ / ۳۹۳

۲. یونس / ۲۵

«همانا مبغوض‌ترین خلق نزد خداوند تعالی، شخصی است که خداوند او را به خودش و اگذاشته، از راه راست بیرون رفته و محبت آرای خود ساخته، قلبش را پر کرده است. با این حال، به غاز و روزه نیز ملتزم باشد. او مردمان را به فتنه اندازد. خود گمراه است و پیروانش را نیز به گمراهی می‌کشاند»^۱.

امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه:

«چه کسی گمراه‌تر از آن کس است که بدون هدایت خداوندی پیرو هوای خویش می‌باشد».

می‌فرمایند:

«خداوند متعال در این آیه، کسانی را قصد کرده است که اعتقاد دینیشان را بدون رجوع به امامی از امامان معصوم علیهم السلام از فکر و رأی خویش می‌گیرند»^۲.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«دروغ می‌گوید کسی که خود را از شیعیان ما بداند و در عین حال به غیر ما متمسک باشد»^۳.

و می‌فرمایند:

«هر کس عقیده‌ای را از غیر راهی که خداوند برای خلق خود مقرر کرده فرا گیرد، مشرک است. و آن راه الهی، راه امام معصومی است که بر سرّ نهان خداوند امین شمرده شده است»^۴.

قرآن کریم می‌فرماید:

«آیا شما را درباره‌ی زیانکارترین مردمان خبر دهم؟ ایشان کسانی هستند که عمل و کوششان در زندگی دنیا بیهوده است و خود گمان می‌کنند کارهایی نیکو انجام می‌دهند».

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه‌ی فوق می‌فرمایند:

«اینان، مسیحیان، رهبران ایشان، راهبان، بدععت گزاران و مسلمانانی هستند که بر اساس شباهات و امیال خود قدم بر می‌دارند»^۵.

حضرت رضا علیه السلام می‌فرمایند:

«رحمت خداوند بر بندۀ‌ای باد که امر ما را احیا کند!

گفته شد: چگونه امر شما را احیا می‌کند؟

فرمودند: علوم ما را می‌آموزد و آنها را به دیگران یاد می‌دهد»^۶.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

۱. عوالم العلوم: ۲ / ۳۸۶ - ۳۸۷.

۲. عوالم العلوم: ۲ / ۳۹۳.

۳. عوالم العلوم: ۲ / ۳۹۸.

۴. عوالم العلوم: ۲ / ۴۰۱.

۵. وسائل الشیعه: ۱۸ / ۱۲۶ از تفسیر علی بن ابراهیم.

۶. وسائل الشیعه: ۱۸ / ۱۰۲ از معانی الاخبار: ۱۸۱.

«شما را همین بس که هر چه را می‌گوییم بگویید، و درباره‌ی هر چیز که سکوت می‌کنیم سکوت کنید.
خود می‌دانید که خداوند متعال برای احده در مخالفت با ما خیری قرار نداده است.»^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

«شگفت! و چگونه در شگفت نباشم از اشتباه این گروههای گوناگون با این همه اختلافاتی که در برخانهای دینی خود دارند؟! نه انبیا را پیروی می‌کنند و نه به دنبال اوصیا می‌روند. در امیال خود سیر می‌کنند؛ هر چه را خود بفهمند می‌پذیرند، و هر چه را نفهمند و امی‌گذارند. پناه ایشان در مشکلاتشان، خودشان و تکیه‌گاهشان در مهمات نیز، اندیشه‌ها و نظریات خود ایشان است. گویا هر یک از ایشان، امام و پیشوای خویشن است که آرای خود را برای خویش، محکم و استوار می‌شارد.»^۲

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآلہ می‌فرمایند:

«بدترین دانشمندان امت من کسانی هستند که از راه ما بیرون رفته و راه به سوی ما را بسته‌اند.»^۳

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ قُطْبَ الْقُرْآنِ وَقُطْبَ جَمِيعِ الْكِتَبِ۔ عَلَيْهَا يَسْتَدِيرُ مُحَكَّمُ الْقُرْآنِ۔ وَبِهَا يُوَهَّبُ الْكِتَبُ وَيُسْتَبَينُ الْأَيَّانُ وَقَدْ أَمْرَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَقْتَدِيَ بِالْقُرْآنِ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَذِلِّكَ حِيثُ قَالَ فِي آخرِ خطبَةٍ خَطَبَهَا إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ التَّقْلِينَ الثَّقْلَ الْأَكْبَرَ وَالثَّقْلَ الْأَصْغَرَ فَأَمَا الْأَكْبَرُ فَكِتَابٌ رَبِّي وَأَمَا الْأَصْغَرُ فَعِتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي فَاحْفَظُوهُنِّي فِيهِمَا فَلَنْ تَضَلُّوا مَا تَسْكَنُتُمْ بِهِمَا^۴

امام باقر علیه السلام گروهی از نظریه پردازان و منحرفان از مکتب امامت را دیدند و فرمودند:

«اینان کسانی هستند که بدون هدایت الهی، راه به سوی دین خدا را بسته‌اند. کاش این ناپاکان در خانه‌های خود می‌نشستند و مردم کسی را نمی‌یافتد که از جانب خدا و پیامبر برای ایشان چیزی بگوید، در نتیجه نزد ما می‌آمدند تا از جانب خداوند تبارک و تعالی و پیامبرش صلی الله علیه وآلہ وسلم برای ایشان سخن بگوییم.»^۵

آری معارف مکتب ما با استناد به استوارترین براهین، بر فراز قله‌ی ابدیت ایستاده است و از اندیشه و تفکر بشر، سرچشمه نگرفته است که نیازمند مطالعه‌ی اندیشه‌های دیگران شمرده شود، یا ظهور نبوغی در چپ و راست جهان، در کمال آن تأثیری داشته باشد.

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

«خداوند امر خویش را به خلق واگذار نکرده است؛ نه به فرشتگان مقرب و نه به انبیای مرسلاً. بلکه فرشتمای از فرشتگان خود را فرو فرستاده و به او فرموده است که پیام او را برساند. پس ایشان را به آنچه خود می‌پسندد امر فرموده و از آنچه دوست ندارد نمی‌کرده است.»

ابو بصیر به امام صادق علیه السلام عرض کرد:

۱. وسائل الشیعه: ۱۸ / ۹۲ از کافی: ۸ / ۸۷.

۲. وسائل الشیعه: ۱۸ / ۱۷ از نهج البلاغه: خطبه ۸۷.

۳. عوالم العلوم: ۲ / ۷، ۷ / ۲.

۴. بحار الأنوار، ۲۷/۸۹، از تفسیر عیاشی قدس سره.

۵. اصول کافی: ۱ / ۳۹۳.

«ما با مسائلی روپرتو می‌شویم که در کتاب و سنت، نشانی از آن نمی‌یابیم. آیا با رأی و نظر خویش درباره‌ی آن سخن بگوییم؟»

امام علیه السلام فرمودند:

«در این صورت، اگر به حق دست بیابی اجری نخواهی داشت، و اگر خطاً کنی بر خداوند دروغ بسته‌ای.»

امام رضا علیه السلام می‌فرمایند:

«هر کس با نظر و رأی و اندیشه‌ی خود قدم بردارد هلاک می‌شود، و هر کس خاندان نبوت را واگذارد گمراه می‌گردد.»

شخصی پرسید نظر شما درباره‌ی فلان مطلب چیست؟ امام علیه السلام فرمودند:

«نظر و اندیشه در اینجا چه جایگاهی دارد؟ ما هر گاه سخنی می‌گوییم از پیامبر خدا، از جبرئیل، از خداوند بیان می‌کنیم».¹

رشد علم، یا رواج جهل؟!

چه اشتباه بزرگی است که برخی، پیدایش شاخه‌های متعدد مکتبهای گوناگون عقیدتی را امری نیکو می‌پندازند.

حال اینکه پیداست منشأً اکثر جنگ‌ها، کشمکش‌ها، فسادها، خونریزی‌ها، حق‌کشی‌ها و سایر نابسامانیهای زندگی بشر تماما در گرو این است که پیوسته در طول تاریخ کسانی که لایق ریاست نبوده‌اند در پی ریاست برآمده، و کسانی که لایق ارائه‌ی مکتب و اندیشه و عقیده نبوده‌اند به نشر افکار ساخته‌ی خود پرداخته‌اند.

اگر در مقابل اولیا و انبیای معصوم الهی، ناالهان اظهار وجود نمی‌کردند، رهبر اهل دین و خرد - که خداوند پرده از رخسارش برگیرد و به شمشیر کجش، قامت دین راست نماید - از دیده‌ها مستور نمی‌شد و مسلمان‌ها اختلافات بسیار محدود گشته، از حدود اختلافات جزئی در تفسیر کلام صاحبان وحی تجاوز نمی‌کرد، که آن هم با رجوع به خود ایشان از میان می‌رفت و نشانی از گمراهی و کجروی و سرگردانی برای جویندگان حقیقت در میان نمی‌ماند، و جوامع انسانی به راحتی، ملجم و پناه حقیقی خود را می‌یافتند و در برخورد با آرای مکاتب گوناگون، دچار سرگشتنگی نمی‌شدنند.

آری، اگر نظریه پردازان بشر، مکتب سازی نمی‌کردند دامنه‌ی اختلافات اعتقادی محدود به اختلاف در فهم مکتب وحی - آن هم در غیر نصوص آن - می‌شد و بس. و در این محدوده نیز، اشتباهکاران از دیدگاه مکتب عقل و وحی، معدور بودند و به هلاکت و شقاوت دنیا و آخرت گرفتار نمی‌شدند، و موجب گمراهی دیگران نیز نمی‌گردیدند.

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

«لَوْ سَكَّتَ مَنْ لَا يَعْلَمُ سَقَطَ الْخِتَافُ».²

۱. روایاتی به مضمون آنچه بیان شد وارد شده است که می‌توانید آنها را در بحار الانوار، کتاب العلم، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۷۲، باب ۲۳ ببینید.
۲. عوالم العلوم: ۲ / ۴۲۰.

«اگر نادان دم فرو می‌بست و خاموش می‌ماند، اختلاف و پراکندگی از میان می‌رفت.»

بنابر این ظهور اندیشه‌ها و فلسفه‌های مختلف، از بزرگترین مصیبتهای جوامع انسانی و مانع سعادت بشری است و انتشار آرای گوناگون و پریشان را باید رواج جهل شمرد نه رشد علم.

تعارض میان حکم عقل و تعالیم مکتب وحی هرگز ممکن نیست. آن‌جا هم که تعارضی به نظر می‌آید باید دانست که آرای اندیشمندان و عقلاً بشر دائمًا حکم عقل نیست؛ زیرا گرچه حجت قطع ذاتی است اما عقلاً و اندیشمندان بشری، از خلط و به هم آمیختن اوهام خویش با احکام عقلی مصون نیستند.

علاوه بر آن، احکام عقل بشری دائمًا محدود به حدود خاصی است و نسبت به خارج از آن محدوده نفیا و اثباتاً حکمی ندارد. تجاوز از این محدوده نیز خود غالباً از خلط بین احکام عقل و وهم نشأت می‌گیرد.

یکی از آشکارترین روشهایی که برای ترویج اباطیل و فرهنگ و فلسفه‌های گوناگون به کار برده می‌شود، این است که به هنگام نشر افکار مختلف می‌گویند ما به حق و باطل این آراء و سخنان کاری نداریم و فقط آن را نقل و بیان می‌کنیم؛ چنان‌که این روش در آثار و نوشهای اکثر شیفتگان ظواهر فریبندی غرب به عیان دیده می‌شود.

این افراد اگر سوء نیت نداشتند و از درایت کافی نیز برخوردار بودند به هنگام برخورد با فلسفه‌های عنان گسیخته و بی‌سر و پای اندیشمندان شرق و غرب، باید آنها را با تقد و ابطال بیان می‌کردند و چنانچه توان چنین کاری را نداشتند، لا اقل آنها را در اختیار آشنايان با علوم اهل‌بیت علیهم السلام می‌گذاشتند تا آن آثار با تقدش انتشار یابد.

در کجری و نادرستی انسان همین بس که هر سخن نادرستی را نقل و بیان کند، و چنین پندارد که با این خلافکاری آشکار، جمود و تعصب را از خود نفی کرده و نشان آزاداندیشی را بر خویش نهاده است.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«كَفَىٰ بِالْمَرءِ كِذْبًا أُنْ يُحَدِّثَ بِكُلِّ مَا سَمِعَ».۱

«در دروغگویی انسان همین بس که هر چه را می‌شنود نقل کند.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآلہ می‌فرمایند:

«حَسْبُكَ مِنَ الْكِذْبِ أَنْ تُحَدِّثَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ.»

«در دروغگویی تو همین کافی است که هر چه را شنیدی بازگو کنی.»

امام صادق علیه السلام در رساله‌ای که در نکوهش رویه نظریه پردازان و مکتب سازان نگاشته‌اند می‌فرمایند:

«هر کس دیگران را به سوی روش و استدللات و اندیشه‌های خویش فراخواند نه انصاف دارد و نه به نتیجه‌ی صحیحی می‌رسد؛ زیرا آن دیگران نیز، نظریات و اندیشه‌ها و استدللاتی دارند و هیچ دلیلی بر ترجیح مکتب و داعیانز این راه بر نظریات پیروانشان نیست؛ چه بسا خود ایشان پس از اندکی به شاگردان خود محتاج شوند.»

ما خود نیز دیده‌ایم که برخی از شاگردان - ولو پس از مدقی - از استاد خود فراتر می‌روند؛ و معلمان را هم گاهی دیده‌ایم که در نظریات خود محتاج به نظریه‌ی پیروان خود می‌گردند.

در نتیجه‌ی پیمودن همین راهها است که جاهلان به حیرت افتاده و اهل شک و تردید، اسیر گمان‌ها و حدس‌ها و تخمينات خود شده‌اند. اگر خداوند، پیمودن چنین راهی را جایز می‌دانست دیگر پیامبران را با آیین‌های محکم و قاطع بر نمی‌انگیخت، و بر یاوه‌بافی و جهالت‌پردازی خرده نمی‌گرفت.

آنگاه که مردمان، حق را نشناختند و از نعمت او روی برگ‌دانند و به جهالت و افکار خود ساخته، خویش را مستغنى از علم الهی دانستند و با کنار نهادن انبیا و امامان معصوم علیهم السلام به افکار و اندیشه‌های خود اکتفا کردند، خداوند هم ایشان را با ساخته‌های ایشان واگذشت و خوار و ذلیلشان فرمود، تا آنجا که ایشان، اینک خویشتن را پرستش می‌کنند و خود نمی‌فهمند!

آری، اگر خداوند به این اعمال و نظریه‌پردازی‌های ایشان راضی بود دیگر برای ایشان پیامبران را نمی‌فرستاد که با احکام روشن و قاطعانه‌ی خود، اختلافات ایشان را ریشه‌کن سازند و از افکار خود ساخته، بازشان دارند.

ما دلیل عدم رضایت خداوند به پیمودن این راهها را این می‌دانیم که پیامبران با اموری متین و صحیح مبعوث شده‌اند و از پرداختن به امور مورد اشکال و هلاک‌کننده نمی‌فرموده‌اند.

خداوند ایشان را همراه اموری که از رأی و قیاس برکnar است، راه و راهنمای سوی خود قرار داده است. پس هر کس بخواهد آنچه نزد خداوند است با تفکر و اندیشه و استدلال دریابد، جز بر دوری خود از خداوند نیفراشد.

هرگز پیامبری مبعوث نگردید - اگر چه سالیان دراز عمر کند - که از مردمان چیزی را بپذیرد که با آنچه از نزد خداوند آورده است مخالف است تا اینکه لازم آید گاهی تابع باشد و دیگر گاه متبوع! و هرگز دیده نشد که پیامبری در آنچه آورده است بر اساس تفکر و رأی خویش سخن براند ... و این خود برای عاقلان، دلیل است بر اینکه نظریه پردازان بر خطأ و بر باطنند.

اختلاف تنها در مورد فهم مطالب انبیا جایز است نه در نفس حقانیت ایشان و مقابله با مکتب و دینشان.

پس از دو خصلت بر حذر باش:

۱. اینکه آنچه را خود به آن می‌رسی ارائه دهی و جاهلانه و نادانسته، پیرو خویشتن باشی.
۲. از مکتب و تعالیم انبیا که بدان نیازمندی خود را مستغنى شماری، و آن را که به سوی او باز خواهی گشت تکذیب کنی.

پیرهیز از اینکه حق را از روی خستگی و ملالت واگذاری، و از روی جهل و ضلالت، باطل را نیکو شماری؛ چرا که ما هرگز کسی را که پیرو رأی خویش باشد و از آنچه بیان داشتیم قدم فراتر نمهد ندیدیم که هدایت گردد. پس در آنچه گفتیم خوب بیندیش!^۱

یونس بن عبدالرحمن گوید: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: توحید الهی را چگونه بشناسیم؟ فرمودند:

يا يوّنس، لا تَكُونَ مُبْتَدِعًا، مَنْ نَظَرَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ، وَمَنْ تَرَكَ كِتَابَ اللَّهِ وَقَوْلَ نَبِيِّهِ^۱
كَفَرَ.

در علم توحید و خداشناسی بدعتگذار مباش و در این راه با پای خود گام مزن، هر کس عقیده‌اش را به رأی و نظر خویش برگزیند، هلاک خواهد شد و هر کس اهل بیت پیامبرش را واجذار گمراخ خواهد شد و هر کس کتاب خدا و گفتار پیامبرش را وانهد کافر خواهد شد.

اندیشه‌های زمینی، یا درس‌های آسمانی؟!

روی بر تافقن بشر از درس‌های مکتب وحی، و استبداد او به اندیشه خود در دریافت مسائل مبدأ و معاد، مانند این است که کودک از کلاس درس ریاضی گریخته، و به حل مسائل خود بر اساس بافت‌های کودکانه وهم و خیال خویش دل خوش دارد، با این تفاوت که حل صحیح مسائل درسی برای کودک، گاهی بدون استاد هم ممکن پاست، اما تا به حال مکاتب اعتقادی بشر در شرق و غرب عالم نشان نداده‌اند که بدون هدایت رهبران الهی به معرفت صحیحی در مسائل مبدأ و معاد دست یافته باشند.

و این خود یکی از هزاران دلیل روشن و استوار بر حقانیت مکتب تشیع و پیروان اهل‌بیت علیهم السلام – که تنها مذهب زنده و مصون از تحریف در تمامی جهان است در مقابل تمامی ادیان و مذاهب تحریف شده و مکاتب عقیدتی بشری می‌باشد.

هم باید دانست دانش آموزی که مسائل ریاضی خود را با راهنمایی استاد می‌فهمد و درک می‌کند، متعبد به گفته استاد نیست و اتهام تقلید و تعبد بر او بستن خطأ و ناروا است.

چنانکه انسانی هم که متمسک به هدایت مکتب وحی و امامت است – و دانش آموز عقل را تنها به دبستان علوم برهانی معلمان آسمانی می‌فرستد نه به کلاس درس معلمانی که خود اسیر اوهامند و دیگران را نیز به راه خود می‌کشانند – فراترین درجات معارف الهی را از منطق و برهانی که مکتب وحی اقامه می‌فرماید اخذ کرده، و از خلط اوهام و خیالات نادرست با آنچه مقتضای عقل و برهان است نیز در امان مانده. دامنه خطأ و اشتباه او نسبت به خوداندیشان به خاکاندر بسیار انگل و منحصر به خطأ در دریافت تعالیم مکتب وحی بوده، و به هنگام حسابرسی، در همین مقدار انگل نیز معدور خواهد بود.

امام کاظم علیه السلام می‌فرمایند:

نصب الخلق لطاعة الله، ولا نجاة إلا بالطاعة، والطاعة بالعلم، والعلم بالتعلم، والتعلم بالعقل يعتقد، ولا علم إلا من عالم رباني، ومعرفة العالم بالعقل.^۲

خلق برای طاعت خداوند آفریده شده‌اند، و نجات نباشد جز به طاعت، و طاعت تنها از راه علم است، و علم به آموختن است، و آموختن به واسطه عقل فهمیده می‌شود، و علم نیست مگر از عالم ربّانی و حجت الهی، و معرفت عالم به راهبری عقل است.

و می‌فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَعَزَ أَكْمَلَ لِلنَّاسِ الْحِجَّةَ بِالْعُقُولِ، وَأَفْضَى إِلَيْهِمْ بِالْبَيْانِ وَدَلَّهُمْ عَلَى رِبْوَيْتِهِ بِالْأَدَلَّةِ.^۱

۱. کاف: ۵۶/۱

۲. تحف العقول، ۳۸۷؛ بحار الأنوار، ۱۳۸/۱

خداؤند حجت‌ها را برای بندگان به واسطه عقول قام غوده، و با بیان^۱ راه آنان را هموار فرموده، و به واسطه ادله ایشان را به رویبیت خویش راه غوده است.

اگر ما از قامی ضلالت‌هایی که به ضرورت گردن گیر خوداندیشان می‌شود صرف نظر کنیم، باز هم جای این سؤال هست که: با وجود اینکه خداوند متعال نعمت وجود معلمان آسمانی را به پسر ارزانی داشته است آیا به چه دلیلی می‌توان در مقابل این نعمت شکرف ناسپاسی کرده، و به تعلیم و تعلّم و ترویج افکار خودآفریده و اندیشه‌های کسانی پرداخت که قطعاً با انبیا و امامان معصوم علیهم السلام بی‌ارتباط بوده‌اند، و باید با تحمل زحمت‌های فراوان اندیشه‌های آنان را به معانی‌ای که بر خلاف کلمات صریح خود ایشان است برگرداند، و سپس آن را به تعالیم آسمانی مکتب وحی چسبانید؟

یونس بن یعقوب می‌گوید:

كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فورد عليه رجل من أهل الشام فقال: إني رجل صاحب كلام وفقه وفرائض وقد جئت لمناظرة أصحابك. فقال أبو عبد الله عليه السلام : كلامك من كلام رسول الله صلى الله عليه وآلـه أو من عندك؟ فقال: من كلام رسول الله صلى الله عليه وآلـه و من عندي. فقال أبو عبد الله عليه السلام فانت إذا شريك رسول الله. قال: لا، قال: فسمعت الوحي عن الله يخبرك؟ قال: لا، قال: فتوجب طاعتك كما تجب طاعة رسول الله صلى الله عليه وآلـه؟ قال: لا.

فالتفت أبو عبد الله عليه السلام إلى فقال: يا يونس بن یعقوب، هذا قد خصم نفسه قبل أن يتكلم.^۲

نرد امام صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل شام وارد شد و گفت: من شخصی صاحب کلام و فقه و فرائض می‌باشم و اینک آدمهای تا با اصحاب شما مناظره کنم. امام صادق علیه السلام فرمودند: آیا کلام تو از کلام پیامبر است یا اینکه از پیش خود سخن می‌گویی؟ گفت: هم از کلام پیامبر است، و هم از پیش خودم. امام صادق علیه السلام فرمودند: تو شریک پیامبری؟! گفت: نه. امام علیه السلام فرمودند: پس از طرف خداوند به تو وحی و آگاهی رسیده است؟ گفت: نه. حضرت فرمودند: پس آیا اطاعت تو مانند اطاعت پیامبر واجب است؟ گفت: نه. در این هنگام امام علیه السلام روی به من کردند و فرمودند: ای یونس بن یعقوب، این شخصی است که قبل از اینکه سخن بگوید خود را محکوم نمود.

... قال أبو عبد الله عليه السلام للزنديق...الظن عجز لما لا تستيقن...أيها الرجل ليس لمن لا يعلم حجة على من يعلم، فلا حجة للجاهل على العالم. يا أخا أهل مصر. تفهم عنى فإننا لا نشك في الله أبدا.^۳

... امام صادق علیه السلام به زندیق فرمودند: ظن و گمان، عجز و ناتوانی است نسبت به آنچه که به آن یقین نداری ... ای مرد، کسی را که نمی‌داند، در مقابل کسی که می‌داند حاجت نباشد، پس شخص جاہل را در مقابل شخص عالم هیچ حجتی نیست. ای برادر مصری، از من بگیر و بفهم، زیرا ما هرگز در خداوند شک نمی‌کنیم.

عجب این است برخی با اینکه ضلالت‌های فکر بشری در بدیهی ترین مسائل معرفتی مبدأ و معاد را می‌بینند، باز هم گمان می‌کنند که تنها در فروع و احکام دین باید به معلمان آسمانی رجوع کرد، و در رسیدن به معارف توحیدی هیچ نیازی به ایشان در میان نیست!!) در تفسیر "المیزان" آمده است:

۱. تحف العقول، ۳۸۴؛ بحار الأنوار، ۱۳۲/۱.

۲. کاف، ۱۷۱/۱.

۳. التوحید، ۲۹۴ – ۲۹۵

إن التوحيد ونفي الشركاء ليس مما يرجع فيه إلى بيان النبوة، فإنه مما يستقل به العقل وتقتضي به الفطرة، فلا معنى لعده فضلا على الناس من جهة الاتباع، بل هم والأنبياء في أمر التوحيد على مستوى واحد وشرع سواء، ولو كفروا بالتوحيد فإنما كفروا لعدم إجابتهم لنداء الفطرة، لا لعدم اتباع الأنبياء.^١

به این نصوص توجه کنید:

يونس بن عبد الرحمن گوید:

قلت لأبي الحسن الأول عليه السلام: بما أوحد الله؟ فقال: يا يونس، لا تكون مبتداً من نظر برأيه هلك، ومن ترك أهل بيته ضل، ومن ترك كتاب الله وقول نبيه كفر.^٢

به امام کاظم عليه السلام عرض کردم توحید الهی را چگونه بیایم؟ فرمودند: در علم توحید و خداشناسی بدعت‌گذار مباش و در این راه با پای خود گام مزن، هر کس بر اساس نظر خویش بنگرد هلاک خواهد شد، و هر کس اهل بیت پیامبر را واگذار گمراه خواهد شد، و هر کس کتاب خدا و گفتار رسولش را واند کافر خواهد شد.

امام باقر عليه السلام می فرمایند:

بلية الناس علينا عظيمة، إن دعوناهم لم يستجيبوا لنا، وإن تركناهم لم يهتدوا بغيرنا.^٣

ما سخت گرفتار مردمانیم، اگر فرایشان بخوانیم احابتمان نکنند، و اگر وایشان گذاریم هرگز به وسیله غیر ما هدایت نیابند.

امام باقر عليه السلام می فرمایند:

إنما يَعْرِفُ اللَّهُ وَيَعْبُدُهُ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَعَرَفَ إِمَامَهُ مَنْ أَهْلَ الْبَيْتِ، وَمَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ وَلَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ مَنْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّمَا يَعْرِفُ اللَّهَ وَيَعْبُدُهُ غَيْرُ اللَّهِ هَكُذا وَاللَّهُ ضَلَالًا.^٤

همانا تنها کسی خداوند را می‌شناسد و عبادت می‌کند که خداوند و امامی را که از ما خاندان است بشناسد. و کسانی که خداوند و امامی را که از ما اهل بیت است نمی‌شناسند، جز این نیست که سوگند به خداوند - گمراهانه غیر خدا را شناخته و عبادت می‌کنند.

امیرالمؤمنین عليه السلام می فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ لَوْ شَاءَ لَعْرَفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ، وَلَكِنْ جَعَلَنَا أَبْوَابَهُ وَصَرَاطَهُ وَسَبِيلَهُ وَالْوَجْهُ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ.^٥

اگر خدا می‌خواست خود را به بندگان می‌شناساند، و لکن ما را ابواب و راههایی قرار داده است که تنها از جهت آن به سوی خداوند رفته می‌شود.

امام صادق عليه السلام می فرمایند:

لَوْ لَا نَحْنُ مَا عَرَفَ اللَّهَ.^٦

١. طباطبائی، محمد حسین: *تفسیر المیزان*، ١٢٣/١١

٢. کافی، ٥٦/١.

٣. امالی صدوق قدس سره، ٩٠٦؛ بحار الأنوار، ٤٦/٢٨٨.

٤. کاف، باب معرفة الإمام والرد إليه.

٥. إثبات الهداة، ١/٥٩، از کافی.

اگر ما نبودیم، خداوند هرگز شناخته نمی‌شد.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

کذب من زعم أنه من شيعتنا و هو متمسك بعروة غيرنا.^۲

دروغ می‌گوید کسی که خود را از شیعیان می‌بداند، در حالی که به دامان غیر می‌متمسک باشد.

و امام کاظم علیه السلام می‌فرمایند:

لا تأخذن معالم دینک عن غير شيعتنا، فإنك إن تعديتها أخذت دينك عن المخائن الذين خانوا الله ورسوله و خانواأماناتهم. إنهم أوقتوا على كتاب الله جل جلاله فحرفوه وبدلوه، فعليهم لعنة الله ولعنة رسوله وملائكته ولعنة آباء الكرام البررة، ولعنتي ولعنة شيعتي إلى يوم القيمة.^۳

هرگز معالم دین خویش را از غیر شیعیان می‌گیر، چرا که اگر تو از ایشان بگذری، دین خود را از کسانی گرفته‌ای که به خداوند و پیامبرش و امانت‌های الهی خیانت کرده‌اند. ایشان بر کتاب خداوند جل جلاله امین شمرده شدند ولی معنای آن را تحریف کرده و تغییر دادند، پس تا روز قیامت لعنت خداوند و فرشتگان او و لعنت پدران بزرگوار من و لعنت من و شیعیان من بر ایشان باد.

آری، با توجه به این نصوص، و نیز با توجه به ضلالت‌های روشن و آشکاری که در مسائل روشن و بدیهی اصول اعتقادی – مانند اعتقاد به جبر و تشییه وجود و حدت وجود و ازلیت عالم و ... – گردن گیر تمامی مکتب‌سازان دور از رهنمودهای اولیای آسمانی شده است، بسی شکفت است که کسی خیال کند تنها در فروع دین نیازمند به مکتب وحی بوده، در اصول اعتقادات خویش هیچ نیازی به معلمان آسمانی ندارد!! و در پیمودن این راه خطرنال رجوع به ارسطو و افلاطون و مانند ایشان را با رجوع به مدرسی درس و تعلیم پیامبران و امامان معصوم یکی بداند!!

امام علیه السلام امام است، نه متفکر و فیلسوف و نظریه پرداز

و این چنین است که می‌بینیم معرفت توحید حقیقی تنها اختصاص به اولیای وحی الهی و معادن علم او، خاندان نبوت و امامت علیهم السلام داشته، و خداوند متعال جز از طریق ایشان شناخته نمی‌گردد. در معارف الهی برهان صحیح تنها برهانی است که معصومین علیهم السلام اقامه فرموده‌اند. و در این مورد دیگران هرگز از خلط احکام عقل و وهم در امان نبوده‌اند.

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

بنا عبد الله، وينا عرف الله، وينا وحد الله، و محمد حجاب الله تبارك وتعالى.^۴

خداوند به واسطه ما عبادت، و به واسطه ما شناخته شد. و به واسطه ما یگانه و یکتا دانسته شد. و محمد صلی الله علیه و آله و سلم نمایاننده شناخت خداوند می‌باشد.

۱. کافی، ۱۴۴/۱؛ التوحید، ۱۵۱، ۲۹۰؛ بحار الأنوار، ۳/۲۷۳.

۲. بحار الأنوار، ۹۸/۲، از صفات الشیعه.

۳. بحار الأنوار، ۸۲/۲، از کشی.

۴. کافی، ۱۴۵/۱؛ بحار الأنوار، ۲۳/۱۰۲.

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ بے امیر المؤمنین می فرمائیں:

إِنَّكُمْ وَالْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِكُمْ عِرْفَةٌ لَا يَعْرِفُ اللَّهُ إِلَّا بِسَبِيلٍ مَعْرِفَتِكُمْ.^۱

تو و جانشینات اهل معرفتی هستید که خداوند جز از راه شناخت شما شناخته نمی شود.

امام عسکری علیہ السلام می فرمائیں:

لَوْلَا مُحَمَّدًا وَالْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِهِ كُنْتُمْ حَيَارَى كَالْبَهَائِمِ.^۲

اگر رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و اوصیای او که از خاندان پاک اویند نبودند، همانند حیوانات سرگردان و حیران بودید.

امام باقر علیہ السلام می فرمائیں:

يَا أَبَا حَمْزَةَ، يَخْرُجُ أَحَدُكُمْ فَرَاسِخٌ فِي طَلْبِ لِنْفَسِهِ دَلِيلًا، وَأَنْتَ بِطْرَقِ السَّمَاءِ أَجْهَلُ مِنْكَ بِطْرَقِ الْأَرْضِ، فَاطْلُبْ لِنْفَسِكَ دَلِيلًا.^۳

ای ابا حمزہ، هر یک از شما برای پیمودن چند فرسنگ راه دنبال راهنمای گردد، در حالی که تو نسبت به راههای آسمان از راههای زمین جاہل تری، پس برای خویشن راهنمایی بجوی.

و در زیارت جامعه کبیره می خوانیم:

السلام على محال معرفة الله... أعزكم بهداه، وخصكم ببرهانه، ... ورضيكم... أركاناً لتوحيدك... فالراغب عنكم مارق، واللازم لكم لاحق... ونوره وبرهانه عندكم،... من أتاكم نجى، ومن لم يأتكم هلك،... من أراد الله بده بكم، ومن وحده قبل عنكم.

سلام بر جایگاههای شناخت خداوند،... خداوند شما را با هدایت خودش گرامی داشته و به برهان خویش مخصوص غوده... و ارکان توحید خویش قرار داده است... پس هر کس از شما روی بگرداند از دین بیرون رفته، و هر کس در پیوند با شما باشد در پیوند با دین است... نور و برهان خداوند نزد شماست... هر کس نزد شما آمد نجات یافت و هر کس از شما گستاخ شد... هر کس خداوند را قصد کرد از شما شروع نمود، و هر کس به توحید او دست یافت تنها از شما پذیرفت.

امیر المؤمنین علیہ السلام می فرمائیں:

نَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّذِي لَا يَعْرِفُ اللَّهُ إِلَّا بِسَبِيلٍ مَعْرِفَتِنَا، إِلَى أَنْ قَالَ: أَنَّ اللَّهَ لَوْ شَاءَ لَعْرَفَ الْعَبَادَ نَفْسَهُ، وَلَكِنْ جَعَلَنَا أَبْوَابَهُ وَصَرَاطَهُ وَسَبِيلَهُ وَالْوَجْهُ الَّذِي يُؤْقَى مِنْهُ، إِلَى أَنْ قَالَ: وَلَا سَوَاءَ حِيثُ ذَهَبَ النَّاسُ إِلَى عَيْوَنِ كَدْرَةٍ، يَفْرَغُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ، وَذَهَبَ مَنْ ذَهَبَ إِلَيْنَا إِلَى عَيْوَنِ صَافِيَةٍ لَا تَفَادُهَا وَلَا انْقِطَاعٌ.^۴

ما آئینههای شناختی هستیم که خداوند جز از راه شناخت ما شناخته نمی شود... اگر خداوند می خواست خویشن را به بندگانش می شناساند اما ما را راه و جهت قرار داده است که تنها از آن جهت به سوی او رفته می شود... بین مردمانی که به سوی جویهای آب کنیفی که در همیگر می آمیزند روی آوردن، با

۱. خصال، ۱۵۰/۱؛ بصائر الدرجات، ۴۹۸؛ بحار الأنوار، ۹۹/۲۳.

۲. علل الشرایع، ۱/۲۴۹؛ امالی طوسی، ۶۵۴؛ بحار الأنوار، ۱۰۰/۲۳.

۳. کاف/۱۸۴.

۴. إثبات الهداة، ۱/۵۹، از کافی.

کسانی که به سوی ما و چشم‌های سارهای آب گوارایی روی آوردند که هرگز قائمی و پایان ندارد تفاوقي آشکار است.

امام صادق عليه السلام می‌فرمایند:

الاوصياء أبواب الله التي يُؤتى منها، ولو لا هم ما عرف الله، وبهم احتج الله على خلقه.^۱

اوصیا راه‌های رسیدن به معرفت خداوند هستند، و اگر ایشان نبودند خداوند هرگز شناخته نمی‌شد. خداوند آنان را حجت بر قائمی خلق خویش قرار داده است.

امیر المؤمنین عليه السلام می‌فرمایند:

من دان الله بالرأي لم يزل دهره في ارتقاء.^۲

هر کس معرفت خداوند را بر اساس نظر و اندیشه خود بجایی قاتم عمر در حیرت و سرگشتنی خواهد ماند.

حضرت رضا عليه السلام ضمن سخن با عمران صابی فیلسوف زمان خود می‌فرمایند:

ولكن القوم تاهوا وعموا وصموا عن الحق من حيث لا يعلمون، وذلك قوله «ومن كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى وأضل سبيلا» يعني: أعمى من الحقائق الموجودة، وقد علم ذوو الالباب أن الاستدلال على ما هناك لا يكون إلا بما هاهنا. من أخذ علم ذلك برأيه وطلب وجوده وإدراكه عن نفسه دون غيرها لم يزدد من علم ذلك إلا بعده لان الله جعل علم ذلك خاصة عند قوم يعقلون ويعلمون ويفهمون.^۳

مردمان به گونه‌ای که خود نمی‌فهمند در جستجوی حق حیران و کور و گنگ شدند و این است که خداوند می‌فرماید: "هر کس در اینجا کور باشد در آخرت کورتر خواهد بود" یعنی در فهم حقایق موجود کورتر خواهد بود، اهل فهم می‌دانند که استدلال برای آنچه آنچا است جز از آنچه در اینجا است نشاید. و هر کس علم آن را از اندیشه خود بگیرد، و فهم و ادراک آن را از نظر خود بجایی، جز بر دوری خویش از علم آن نیفزايد. زیرا خداوند علم آن را تنها در نزد گروهی گذاشته است که می‌فهمند و می‌دانند.

و نیز می‌فرمایند:

ولا يعرف أحد من الخلق كيف ذلك إلا الله ومن اطلعه عليه من رسليه وأهل سره والمستحفظين لامره وخزانه القائمين بشريعته،^۴

احدى از خلق نمی‌داند که آن چگونه است مگر خداوند و انبیا و اهل سر و حافظان امر و خزانه‌داران علم او که دین او را حفظ می‌کنند.

و می‌فرمایند:

۱. إثبات المهدأة، ۱/۶۰، از کافی.

۲. إثبات المهدأة، ۶۴۱، از کافی.

۳. بحار الأنوار، ۱۰/۱۵۱؛ التوحيد، ۳۴۸؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام ، ۱/۱۷۵.

۴. عيون أخبار الرضا عليه السلام ، ۱/۱۷۷؛ بحار الأنوار، ۱۰/۳۱۷.

وإنما اختلف الناس في هذا الباب حتى تاهوا وتحيروا وطلبو الخلاص من الظلمة بالظلمة في وصفهم الله تعالى بصفة أنفسهم فازدادوا من الحق بعدها، ولو وصفوا الله بصفاته ووصفوا المخلوقين بصفاتهم لقالوا بالفهم واليقين ولما اختلفوا، فلما طلبوا من ذلك ما تحيروا فيه ارتكبوا فيه والله يهدى من يشاء إلى صراط مستقيم.^۱

مردمان در این باره به اختلاف افتادند تا آنجا که سرگردان و حیران شده و خواستند با ظلمت رهایی یابند که خداوند را به اوصاف خوبی وصف کردند، پس بر دوری خود از حق افزودند. و اگر خداوند را به صفات خدایی، و مخلوقات را به صفات مخلوقی وصف می‌کردند، از روی فهم و یقین سخن گفته و اختلاف پیدا نمی‌کردند. ولی چون چیزی را اراده کردند که در آن حیران شدند از پای افتادند، و خداوند هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می‌فرماید.

ادعاهای عارفان و خودباختگی دیگران!

جستجوگران نظریه‌های مختلف غالباً فریفته این مطلب شده‌اند که می‌بینند رهبران ایشان مدعی‌اند مطالب خود را بر اساس اشراق حقایق و شهود واقعیات به دست آورده‌اند. ایشان از این نکته غافلند که اولیای ایشان هر گاه در اقامه دلیل برای اثبات مدعای خوبی عاجز و درمانده می‌شوند با همین ادعاهای بزرگ اذهان مخاطبان را آنچنان به تصرف درمی‌آورند که دیگر ایشان هرگز حق سؤال نمی‌کنند؛ اگر این سخنان، اهامت‌عرشی و تأییدات ربایی و قابل پذیرفتن است، چرا خود ایشان عین همین ادعاهای را از امثال خود نمی‌پذیرند، و به نقد و ابطال اشرافات و اهامتات ادعایی آنان می‌پردازند؟!

کاملاً روشن است که این ادعاهای هیچ اساسی ندارد لذا چنانکه گفتیم خود این مدعیان، چنین سخنانی را از یکدیگر نمی‌پذیرند، و افکار و ادعاهای نوشته‌های هم‌دیگر را نقد و ابطال می‌کنند. ولی برخی دیگر این ادعاهای را باور کرده، بدون اینکه ذره‌ای قابلیت دفاع عقلانی در اندیشه‌های آنان بیابند، سخنانی را که ایشان به نفع خودشان گفته‌اند پذیرفته، و نخبگان عرصه علم و تحقیق و برهان و استدلال و عقلانیت، عالمان فهیم و بیدار بزرگ را به نفهمی و جهالت نسبت می‌دهند!

آری، بدیهی است بدون تمسک به این ادعاهای بزرگ و اثرات تخدیری آن، هرگز نمی‌توان اعتقاداتی را که در تضاد و تقابل مستقیم با احکام روشن عقل و وحی است به دیگران تحویل داد؛ لذا می‌بینیم کسانی که ندای ملکوتی قرآن کریم: «قُلْ هَاشُوا بُرْهَائُكُمْ إِنْ كُثُّمْ صَادِقِينَ» را پاسخ گفته‌اند، خود را نیازمند این ادعاهای ندیده، هرگز روش صادقانه علم و تحقیق را رهان نکرده‌اند، و به شعارهای فریبند و راهکارهای تخدیرکننده و دور از عقل و برهان درویشانه و صوفیانه پناه نبرده‌اند.

خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ × وَمَا هُوَ بِقَوْلٍ شاعِرٍ قَلِيلًا مَا ثُوْمُونَ وَلَا بِقَوْلٍ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَلَوْ تَقُولَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقْوَابِ لَأَخْذَنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ».^۲

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْبُرُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبْتَ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ».^۳

۱. عيون اخبار الرضا عليه السلام ، ۱۷۶/۱؛ بحار الانوار، ۳۱۶/۱۰

۲. الحاقة، ۴۰ - ۴۷

«أَمْ عِنْدَهُمْ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْبُرُونَ. أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ».^۱

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُغْرِضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْاَشْهَادُ هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الطَّالِمِينَ. الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْعُدُونَهَا عَوْجَاجًا وَهُمْ بِالآخِرَةِ هُمُ الْكَافِرُونَ».^۲

«أَمْ يَقُولُونَ إِنَّا فَتَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتَهُ فَعَلَى إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ».^۳

«وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ إِنَّكُمْ نَجَدُونِي وَأَمَّا إِلَهُنِّي مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ عَلَمْ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَامُ الْغَيْوبِ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمْرَتَنِي بِهِ إِنْ اعْدَدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَقَّيْتُنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبُ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ إِنْ تُعْذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».^۴

به راستی آیا این همه تناقضات روشن و مغالطات آشکار که در سخنان مدعیان شهود حقایق و واقعات موجود است، و این همه نقد و اشکال‌هایی که ایشان بر یکدیگر دارند، گویای این است که - پناه بر خدا - خداوند و مأموران عالم غیب بر خطا و اشتباه و دارای عقاید متناقض و گوناگون!! می‌باشد، یا اینکه نشان‌گر این است که الهام‌گران به ایشان کسانی دیگرند، و این اسیران گرداب تفکر در امر شناخت ذات غیر قابل شناخت خداوند، دستخوش امواج خیالات خویش و اهامات آن موجودات ناشناخته می‌باشند.

قرآن کریم می‌فرماید:

«وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أُولَئِكَهُمْ».^۵

«هَلْ أُبَيِّنُكُمْ عَلَى مَنْ شَرَّأَ الشَّيَاطِينَ تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكِ أُولَئِكَ».^۶

امام صادق علیه السلام در باره فردی که مدعی ارتباط با عالم غیب^۷ و فرارفتن به سوی خداوند بوده است فرمودند:

إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: إن إبليس اتخذ عرشا في ما بين السماء والارض، واتخذ زبانية كعدد الملائكة. فإذا دعا رجلا فأجابه ووطئ عقبه وتحخطت إليه الاقدام ترائي له إبليس ورفع إليه.^۸

۱. بقره، ۷۹.

۲. طور، ۴۲ - ۴۱.

۳. هود، ۱۸ - ۱۹.

۴. هود، ۳۵.

۵. مائدہ، ۱۱۶ - ۱۱۸.

۶. انعام، ۱۲۱.

۷. شعراء، ۲۲۱ - ۲۲۲.

۸ برای آگاهی از اخراجات سردمداران و پایه‌گذاران تصوف و عرفان، و اینکه تمامی ایشان از مخالفین مکتب اهل بیت علیهم السلام می‌باشد، رجوع کنید به کتاب‌های: سفينةالبحار، مستدرک سفينةالبحار، اثنا عشریه، تحفة الاخیار، و... .

۹. اختیار معرفة الرجال، ۲ / ۵۹۲، بحارالانوار، ۲۵ / ۲۸۲.

رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه و سلم فرمودند: همانا شیطان در بین زمین و آسمان تخت سلطنتی برنهاده و به عدد ملازمه یارانی برگزیده است، پس چون کسی را به سوی خویش دعوت کند و آن کس او را پاسخ گفته و مردمان پیرو او گردند، بر او تجلی می‌کند و او را به سوی عرشِ خویش بالا می‌برد.

و امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

من ترك الاخذ عن أمر الله عز وجل بطاعته، قيض الله له شيطانا فهو له قرين.^۱

هر کس آموختن از معصومانی را که خداوند به طاعت ایشان فرمان داده است واگذارد، خداوند شیطانی را بر او خواهد گماشت که پیوسته همراه او باشد.

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

ليس من يوم ولا ليلة إلا وجميع الجن والشيطان تزور أئمة الضلال... فأتوه بالافك والكذب حتى يصبح فيقول: رأيت كذا وكذا.^۲

هیچ شب و روزی نیست مگر اینکه تمامی جنیان و شیاطین، امامان گمراهی و ضلالت را دیدار کرده... برای ایشان سخنان ناروا و دروغ می‌آورند. لذا آن امام ضلالت هر روز می‌گوید که چنین و چنان شهود کرده‌ام.

و می‌فرمایند:

إن إبليس سلط شيطانا يقال له: المتكون، يأْتى النَّاسُ فِي أَىِّ صُورَةٍ شَاءَ، إِنْ شَاءَ فِي صُورَةٍ صَغِيرَةٍ، وَإِنْ شَاءَ فِي صُورَةٍ كَبِيرَةٍ.^۳

همانا ابليس، شیطانی به نام متكون (شکل‌پذیر) را سلطنت داده است که به هر صورتی بخواهد - چه کوچک و چه بزرگ - بر مردمان ظاهر می‌گردد.

و امیر المؤمنین علیه السلام به "حسن بصری" که ادعای کشف و شهود نداهای غیبی^۴ را داشت فرمودند:

أَتَدْرِي مِنْ ذَلِكَ الْمَنَادِ؟ قَالَ: لَا، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ذَاكَ أَخْوَكَ إِبْلِيسُ.^۵

آیا می‌دانی که آن ندا دهنده چه کسی بود؟ گفت: نه، امام علیه السلام فرمودند: او برادرت شیطان بود.

ابراهیم کرخی می‌گوید:

قلت للصادق جعفر بن محمد عليهما السلام : إن رجلا رأى ربه عز وجل في منامه فما يكون ذلك؟ فقال: ذلك رجل لا دين له، إن الله تبارك وتعالى لا يرى في اليقظة، ولا في المنام، ولا في الآخرة.^۶

۱. خصال، ۲ / ۴۲۹، حدیث اربعاء

۲. بحار الانوار، ۲۵ / ۶۳؛ ۸۲ / ۱۸۴ - ۲۷۶ از کاف.

۳. بحار الانوار، ۲۵ / ۲۸۱ از رجال کشی.

۴. در برخی داستان‌های مربوط به کسانی که خبرهای غیبی می‌داده‌اند و کارهای عجیب و غریب از ایشان سر می‌زدند است ذکر شده است که ایشان با شیاطین و جنیان پیمان بسته‌اند که عبادت خداوند را ترک کرده و تابع آنان باشند تا اینکه ایشان هم در عوض به آنان کمک کرده و برایشان خبرهای غیبی بیاورند. رجوع کنید به اثناعشریه (شیخ حر عاملی)، ۸۵؛ قصص العلما (تکابنی) ۳۸ - ۳۹.

۵. احتجاج، ۱ / ۱۷۱

به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی پروردگار خویش را در خواب خود دیده است، این چگونه قضیه‌ای است؟! فرمودند: آن مرد، شخصی است که دین ندارد، خداوند تبارک و تعالی نه در بیداری دیده می‌شود و نه در خواب، و نه در دنیا و نه در آخرت.

پیداست که هرگز خضوع و خشوع و عبادت و اشک و آه و گریه و... دلیل بر حقانیت کسی نیست و باید در این مورد عقاید اشخاص را مورد ملاحظه قرار داد که آیا موافق مذهب حق و عدل می‌باشد یا نه. امام کاظم علیه السلام می‌فرمایند:

قال رسول الله صلى الله عليه وآلله وسلم : من عمل في بدعة خلاة الشيطان والعبادة وألقى عليه الخشوع والبكاء.^۱

رسول خدا صلی الله علیه وآلله وسلم فرمودند: هر کس عملش بر اساس بدعت باشد شیطان مانع عبادت او نشده، او را به خشوع و گریه وامی دارد.

و امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

يا كمیل، لا تغتر بأقوام يصلوون فيطيلون، ويصومون فيداومون، ويتصدقون فيحسبون أئهم موققون، يا كمیل، أقسم بالله لسمعت رسول الله صلى الله عليه وآلله وسلم يقول: إن الشيطان إذا حمل قوما على الفواحش مثل الزنا وشرب الخمر والربا وما أشبه ذلك من المخنا والمأثم، حبّب إليهم العبادة الشديدة والخشوع والركوع والخضوع والسجود، ثم حملهم على ولایة الائمة الذين يدعون إلى النار ويوم القيمة لا ينصرون.^۲

ای کمیل، هرگز گول کسانی را مخور که غمازهای طولانی به جای می‌آورند و صدقه داده خیال می‌کنند که توفیق الهی شامل حال آن‌هاست! کمیل، به خدا سوگند می‌خورم از رسول خدا شنیدم که می‌فرمودند: هر گاه شیطان گروهی را به کارهای زشت - مانند زنا و شراب و ربا و گناهان دیگر مانند آن‌ها - بکشاند عبادت شدید و خشوع و رکوع و خضوع را هم محبوب آن‌ها می‌سازد، سپس آن‌ها را به پذیرش ولایت غیر معصومین - که به سوی آتش می‌کشانند و روز قیامت یاری نمی‌شوند - می‌کشانند.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

لا يغرنك بكاؤهم، إنما التقوى في القلب.^۳

گول گریه و اشک‌های آنان را مخور همانا تقوا در قلب است.

با توجه مختصری در آنچه گذشت معلوم می‌شود که معارف الهی را تنها باید توسط هدایت‌گران مکتب وحی دریافت داشت، چه اینکه بین معارف الهی و برهانی با اندیشه‌ها و توهمات مکتب‌های بشری فاصله بسیار وجود دارد و: امام علیه السلام امام است، نه نظریه پرداز؛ و این ادعایی ناجاست که گفته شود:

الفیلسوف الكامل هو الامام - حسب ما عرفه الفارابی - وسائل الفلسفة الالهیین أمه وحواریه وصحبه وتلامیذه، لأن ذلك الفیلسوف الكامل هو العالم الربانی، وهو لاء المتفکرین في الفلسفة الالهیة هم المتعلمون على سبيل النجاة.

۱. بحارالأنوار، ۴ / ۳۲، از امالی صدوق "قدس سره".

۲. بحارالأنوار، ۶۹ / ۲۱۶.

۳. بحارالأنوار، ۷۴ / ۲۷۴؛ بشارة المصطفی، ۲۸؛ المستدرک، ۴ / ۹۵.

۴. مشکاة الأنوار، ۴۴؛ بحارالأنوار، ۶۷ / ۲۸۶؛ المستدرک، ۱۱ / ۲۶۵.

بنابر تعریف فارابی، فیلسوف کامل امام می‌باشد و بقیه فلاسفه الهی امت و حواری و اصحاب و شاگردان اویند. زیرا آن فیلسوف کامل عالم ریانی است، و این متفکرین در فلسفه الهی دانش‌جویان طریق نجات هستند. و یا اینکه گفته شود:

قرآن و عرفان و برهان از هم جدایی ندارند. عرفان در حقیقت تفسیر انسانی قرآن است و برهان لسان عارفان است.

و یا اینکه گفته شود:

نقش عرفای اسلام در احیاء معارف اسلامی این است که قرآن را به کمک روایات تفسیر انسانی غوده‌اند.

فیلسوف کامل امام است... پس قرآن و عرفان و برهان را از یکدیگر جدا نیست.

و نیز از کمال غفلت است که گفته شود:

علم تصوف و عرفان یکی از شعب معارف اسلامی است که از کتاب مجید و سنت ختمی مرتبت و اخبار واصله از اهل بیت عصمت و طهارت گرفته شده است.

و یا اینکه گفته شود:

طریقه اهل سلوک ... همان طریقه انبیا و اولیاست.

و یا اینکه گفته شود:

بدون شک طریقه متصوفه و اهل کشف به این معنایی که ذکر شد ترجیح بر طریقه اهل نظر دارد. لذا کلمات عرفان در اسرار راجعه به مبدء و معاد دلپذیرتر از مبانی کلمات حکما و طریقه انبیاء عظام و ائمه کرام است!!^۱

۱. آشتیانی، جلال الدین: شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحكم، ۷۴.

الطريق إلى الله تعالى

ما هو طريق النيل إلى حقائق المعرفة والسلامة عن التورط في الضلالات والأوهام وخلط أحكام العقل بالوهم والظن؟!

إن هاهنا طرقاً ثلاثة:

الاول: السلوك الشهودي

الثاني: المشى النظري المطلق

الثالث: النظر في العلوم السماوية البرهانية وتفقّعها

تعريف السلوك الشهودي والمشى النظري المطلق

يقول أصحاب المعرفة البشرية بأن لنا طريقين للوصول إلى الحقائق والواقعيات:

أحدهما: المشى الفكري والنظري وهو - كما قيل - أن نأخذ بعقولنا وأفكارنا حتى نصير عالماً عقلياً ماضياً للعالم العيني فنعرف حقائق الأشياء من المبدأ والمعاد وما بينهما من الأكوان وال موجودات كما هي.

وثانيهما: السلوك العرفاني وهو أن نسلك سبل رياضية حتى تتجدد عن جميع تعلقاتنا ونرى حقائق الأشياء - وهي نفس حقيقة الوجود عندهم - كما هي عن كشف وشهاد وحضور الذي يبتني على وحدة مطلق الوجود والموجود لا عن استدلال وإقامة برهان وتعقل.

لكن الحق هو أن هذين الوجهين لا يغنيان من الحق شيئاً وذلك أن الوجه الأول باطل لامور:

الاول: إذا كان هناك شخص^١ يأتينا بعجزة يثبت بها أنه سفير من جانب الله تعالى، وأن الله تعالى يكون موجوداً وهو قد أرسل هذا الشخص وأجرى على يديه ما يعجز عن إتيانه إلا الله يكون هذا الشخص سفيره ومعرفه، وكان بجنبه شخص آخر كأرسطو أو أفلاطون أو غيرهما من أهل الفكر والنظر وهو أيضاً يدعى الوصول إلى معرفة الحقائق من المبدأ والمعاد ولكن إذا سأله: هل أنت على علم بالنسبة إلى ما وصلت إليه أو تلجمأ إلى ركن وثيق؟! فيقول: "لا، بل أنا أيضاً رجل مثلكم إلا أنني أزعم أن الامر يكون على ما وصلت إليه وإنه يمكن أن يتبدل رأيي ويكشف لي أو لغيري خطأ ولو بعد حين!" فما هو حينئذ حكم العقل الذي تزعمون أنكم متمسكون به؟!

عن يونس بن يعقوب: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فورد عليه رجل من أهل الشام فقال: إن رجل صاحب كلام وفقه وفرايض وقد جئت لمناظرة أصحابك. فقال أبو عبد الله عليه السلام: كلامك من كلام رسول الله صلى الله عليه وآله أو من عندك؟ فقال: من كلام رسول الله صلى الله عليه وآله ومن عندي. فقال أبو عبد الله عليه السلام فأنت إذا شريك رسول الله. قال: لا، قال: فسمعت الوحي عن الله عز وجل يخبرك؟

١ والله جل جلاله لا يخالى أرضه من حجته طرفة عين وهو امر آخر لم نكن بصدد إثباته في هذا المقام.

قال: لا، قال: فتوجب طاعتك كما تجب طاعة رسول الله صلى الله عليه وآله؟ قال: لا. فالتفت أبو عبد الله عليه السلام إلى فقال: يا يونس بن يعقوب، هذا قد خصم نفسه قبل أن يتكلم.^١

... قال أبو عبد الله عليه السلام للزنديق... الظن عجز لما لا تستيقن... أيها الرجل ليس من لا يعلم حجة على من يعلم، فلا حجة للجاهل على العالم. يا أخاً أهل مصر. تفهم عنـي فإنـا لا نشك في الله أبداً.^٢

الثاني: لا شك في أن حكم العقل يكون مطابقاً للواقع دائماً ولا معنى لأن يكون الحكم العقلي خطأً ومخالفاً للواقع ولكن من الواضح أيضاً أن العقلاء بأنفسهم كثيراً ما يشتبه عليهم الامر ويختلطون بين أحکام الوهم والعقل ويضلون ويضلون من حيث لا يشعرون.

إن قلت: هذا الخلط والاشتباه قد يقع في فهم كلام السفراء الاهلين أيضاً فما هو الفرق؟!

قلت: إننا لا نكون في مقام إثبات العصمة لاتباع الانبياء في مقابل أرباب الفكر والنظر، بل نكون في مقام إثبات عصمة الانبياء والسفراء الاهلين في مقابل من يزعم أن له حق الاستبداد بآرائه وأنظاره في معرفة الحقائق، ويتوهم أن لا فرق بين الرجوع إلى المعلم الاهلي والمفكر البشري.

إن قلت: إذا كان مخاطب الانبياء وال فلاسفة هو العقل فما هو الفرق بين المسلكين؟

قلت: إننا قد بیننا أن المخاطب هو العقلاء وهم الذين كثيراً ما يشتبه عليهم أحکام العقل بالوهم وليس المخاطب هو العقل الذي لا يتصور له مخالفة مع الواقع الحق أبداً.

إن قلت: إذا كانت نتيجة الطريقين هي عدم الامن من الخطأ والاشتباه لعامة الناس حيث إننا نكون عقلاء ولستنا بعقل فما هي فائدة التفرقة بين المقدمتان؟!

قلت: أولاً هذا خلط بين المقامين اللذين ذكرناهما.

ثانياً: إذا رجع الناس في كل أمورهم إلى سفراء الله تعالى وحججه على خلقه الذين يحكم العقل بوجوب التسليم لهم مطلقاً فقد تصير دائرة الخلاف بينهم محدودة بحدود خاصة ولا يتجاوز عن ما ينشأ من الخلاف في فهم بعض الفواهر وأمثالها ولا يكون خلافهم في الاصول والمباني كما هو وقع بين فيلسوف مؤمن وكافر وملحد وزنديق ومشرك ومنزه ومشبه ودهري وجبرى ومادى و... .

ثالثاً: إذا رجع العباد إلى من جعله الله تعالى حجة عليهم فيكونون معدورين في هذه الاختلافات القليلة بخلاف ما إذا قصرروا في ذلك واستبدوا بآرائهم وأنظارهم.

هذا كله مضافاً إلى أن هذه الاختلافات القليلة التي تقع بين أتباع السفراء الاهلين أيضاً ترتفع من أصلها بالرجوع إليهم والسؤال منهم إذا كانوا مسلمين لهم غير معاندين ولا مكابرین.

قال الله تعالى:

آمن الرسول بما أنزل إليه من ربـه والمؤمنون كل آمن بالله وملائكته وكتبه ورسلـه لا نفرق بين أحد من رسـله
وقالـوا سمعـنا وأطـعنا غـرانـك ربـنا وإـليك المصـير.

١. الكاف، ١ / ١٧١.

٢. التوحيد، ٢٩٤ - ٢٩٥.

إِنَّ الَّذِينَ عَنِ اللَّهِ اسْلَامٌ وَمَا اخْتَلَفُوا الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بِغَيْرِهِمْ وَمَنْ يَكْفُرُ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ.

لَمْ يَكُنْ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيهِمُ الْبَيِّنَاتُ رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُو صَحْفًا مُطَهَّرًا فِيهَا كَتَبٌ قِيمٌ وَمَا تَفَرَّقُ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ.

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحُكِّمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفُ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أَوْتُوهُ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ بِغَيْرِهِمْ فَهُدِيَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ يَإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مِنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوْجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخُوفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أَلِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لِعِلْمِهِ الَّذِينَ يَسْتَبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعُتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا.

وَأَمَّا مَسْأَلَةُ غَيْبَةِ السَّفَرَاءِ الْأَلَهِيِّينَ فَلَا تَضُرُّ بِهَا ذَكْرُنَا لَوْجُوهُ:

الف: إن الغيبة لا تكون امرا دائمياً.

ب: إنه لا ينسد بذلك السبيل إلى الاستئنارة بعلومهم مطلقاً.

ج: الغيبة أمر يكون سببه ظلم الناس فذنبه عليهم لا على الله الرؤوف الحكيم فلا حجة في ذلك للناس على الله تعالى فإن وجود الحجج عليهم السلام لطف وتصرفهم لطف آخر وعدم تصرفهم ناشيء من ظلمهم وغضب حقهم وجلس مجلسهم ونصب نفسه منصبهم في التعليم والارشاد وإجراء الأحكام الالهية.

إن قلت: أليس في أتباع الانبياء أيضاً من يعتقد اعتقاد أصحاب المعرف البشرية على وجه التأويل؟!

قلت: هؤلاء أيضاً يكونون معدورين في ذلك إذا كانوا فاقرين ولم يكونوا مقصرين، مضافاً إلى أن فعل هؤلاء لا يكون مبرراً لغيرهم من لم يذهب بهم الخطأ والقصور إلى التأويل الباطل.

الثاني: (من الأدلة الدالة على بطلان المشى النظري) إرجع بنفسك إلى المعرف البشرية ثم احکم بما تشاء فإنك لا تراها إلا قائمة بوحدة وجود الخالق والمخلوق والجبر والتشبیه وقدم وجود العالم ... وكل ذلك يكون على خلاف ضرورة الاديان وبداهة العقول والبرهان.

وَأَمَّا مَا يَرِدُ عَلَى الْأَخْذِ بِالسُّلُوكِ الشَّهُودِيِّ:

الاول: هو أن السلوك الشهودي عند كل أحد يختلف عما هو عليه عند غيره من حيث الاصول والفروع والمباني والشروط، فإن من شرط الموقفية والحصول على الحقيقة عند بعضهم هو التشيع، وعند آخر هو التسني، وعند آخر هو الزندقة والالحاد، وعند آخر هو نفي كل دين وقيد وشرط، وحيثئذ فإن أخذ بالجميع لزم التناقض، وإن رجح واحد منها على الآخرى فإن كان بالدليل فقد أبطل المبني، وإن كان بلا دليل لزم الترجيح بلا مرجح.^١

١. عن أبي عبد الله ع في رسالته إلى أصحاب الرأى والقياس أما بعد فإنه من دعا غيره إلى دينه بالارتباط والمقاييس لم ينصف ولم يصب حظه لأن المدعو إلى ذلك لا يخلو أيضاً من الارتباط والمقاييس ومتى ما لم يكن بالداعى قوة في دعائه على المدعو لم يؤمن على الداعى أن يحتاج إلى المدعو بعد قليل لأننا قد رأينا المتعلما الطالب ربما كان فاقضا معلم ولو بعد حين ورأينا المعلم الداعى ربما احتاج في رأيه إلى رأى من يدعوه وفي ذلك تحير

الثاني: ما هو الدليل على أن ما يصل إليه العارف السالك بالسلوك الرياضيات لا يكون من إلقاءات الابالسة والجن و... زائدة؟! هذا مع ما أشرنا إليه من الاختلافات الشديدة الموجودة بينهم إلى حد الكفر والشرك والالحاد والزندقة وعبادة الاوثان والاصنام و... بل قد بين في محله أن كل ما يتوهمنه من كشف الحقائق وشهود الواقعيات مع هذه الاختلافات الشديدة بينهم لا يمكن أن يكون إلا تلقينات نفسانية أو إلقاءات شيطانية كما يعترفون بذلك أحياناً وحيثئذ فالمرجع في تمييز ذلك كله إن كان هو العقل والبرهان أو مطابقة الشرائع والاديان فهو إبطال للمبني ورجوع عن نفس المدعى، وإن لم يكن ذلك فيلزم الترجيح بلا مرجح.

وحيثئذ فالطريق الوحيد الحق للوصول إلى معرفة الحقائق وحقيقة المعارف هو الاخذ عن من يعلّمنا الكتب السماوية والحكم الالهية، ويرشد عقولنا إليها خفي علينا من قويم الادلة وصحيحة البراهين العقلية ولا يخلط أحکام العقول بالاوہام والخيالات. ولا يجوز لاحد من طالبي المداية والنجاة الاستبداد بأرائه وأظفاره، والاخذ بما يذهب به إليه مما يسميه عقلاً وحكمة وهو كثيراً ما يكون وهمًا وخیالاً وقد خفى على أصحابها ذلك، فإن هناك مزلة الاقدام وفيه الھلاك السرمدى والعداب الابدى والشقاوة بلا انقضاء ولا منتهى، والله جل آلاهُ لم يترك خلقه سدى ولم يهملهم أبداً ولم يجعل لعباده حجة على نفسه المقدسة الحكيمية في ضلالتهم وغوايتم وظلمهم على أنفسهم، بل له الحجة على الخالقين أجمعين حيث بين لهم طرق رشادهم من كل جهة بلا فرق في ذلك بين ما يحتاجون إليه من

الجاهلون وشك المرتابون وظن الطالون ولو كان ذلك عند الله جائزًا لم يبعث الله الرسل بما فيه الفصل ولم ينه عن الهزل ولم يعب الجهل ولكن الناس لما سفهوا الحق وغمطوا النعمة واستغروا بجهلهم وتداريرهم عن علم الله واكتفوا بذلك دون رسالته والقيام بأمره وقالوا لا شيء إلا ما أدركته عقولنا وعرفته أبابنا فولاهم الله ما تولوا وأهملهم وخذلهم حتى صاروا عبدة أنفسهم من حيث لا يعلمون ولو كان الله رضي منهم اجتهادهم وارتياههم فيما ادعوا من ذلك لم يبعث الله إليهم فاصلاً لما بينهم ولا زاجراً عن وصفهم وإنما استدللنا أن رضا الله غير ذلك بيعشه الرسل بالأمور القيمة الصحيحة والتحذير عن الأمور المشكلة المفسدة ثم جعلهم أبوابه وصراطه والأدلة عليه بأمر محظوظة عن الرأي والقياس فمن طلب ما عند الله بقياس ورأي لم يزدد من الله إلا بعدها ولم يبعث رسولًا قط وإن طال عمره قابلاً من الناس خلاف ما جاء به حتى يكون متبعاً مرة وتبعاً أخرى ولم ير أيضًا فيما جاء به استعمل رأياً ولا مقاييساً حتى يكون ذلك واضحًا عنده كالوحى من الله وفي ذلك دليل لكل ذى لب وحجى أن أصحاب الرأى والقياس مخطئون مدحضون وإنما الاختلاف فيما دون الرسل لا في الرسل فإذاً أيها المستمع أن تجمع عليك خصلتين إحداهما القذف بما جاش به صدرك واتباعك لنفسك إلى غير قصد ولا معرفة حد والأخرى استغناوك عما فيه حاجتك وتكذيبك لمن إليه مردك وإياك وترك الحق سامة وملاة وانتجاعك الباطل جهلاً وضلاله لأنَّا لم نجد تابعاً لهواً جائزًا عما ذكرنا قط رشيدًا فانظر في ذلك. (الحسن، ٢٠٩/١).

قال أبو عبد الله عليه السلام ما أحد أحب إلى مِنْكُمْ إِنَّ النَّاسَ سَلَكُوا سُبُّلًا شَتَّىٰ مِنْهُمْ مَنْ أَحَدَ بَهْوَاهُ وَمِنْهُمْ مَنْ أَحَدَ بِرَأْيِهِ وَإِنَّكُمْ أَحَدُنُّمْ بِأَمْرِ لَهُ أَصْلُ. (وسائل الشيعة، ٢٦/٤٠).

قال أبو جعفر محمد بن علي عليه السلام يا زرارة إياك وأصحاب القياس في الدين فإنهم تركوا علم ما وكلوا به وتكلفوا ما قد كفوه يتناولون الأخبار ويكتذبون على الله عز وجل وكأنى بالرجل منهم يسادي من بين يديه فيجيب من حلفه وينادى من حلفه فيجيب من بين يديه قد تاهوا وتجبروا في الأرض والدين. (وسائل الشيعة، ٢٦/٤٠).

عن أبي جعفر عليه السلام قال في حديث إنما كلف الناس ثلاثة معرفة الأئمة والتسليم لهم فيما ورد عليهم والرد إلهم فيما اختلفوا فيه. (وسائل الشيعة، ٢٧/٤٠).

عن يوسف بن يعقوب أنه قال لأبي عبد الله عليه السلام في حديث إني سمعتكم تنهى عن الكلام وتقولون ويل لأصحاب الكلام فقال أبو عبد الله إنما قلت ويل لهم إن تركوا ما أقول وذهبو إلى ما يريدون. (وسائل الشيعة، ٢٧/٤٠).

الامور العقلية البرهانية والسمعيات التعبدية، بل الامر في الاول آكد وأشد وأعظم وأهم بلا شبهة، فما رضى لهم بالضلال والاضلال بتترك مدرسة الوحي والايقان، والذهاب إلى ما يلقيه إليهم الابالسة والانظار والافكار والاوهام، فإنه تعالى لا يفعل بعباده إلا الاصلح لهم، وإن الله لا يظلم الناس شيئاً ولكن الناس أنفسهم يظلمون حيث ينصبون أنفسهم مقام الانبياء والوصياء وقد يتورهم بعضهم مع ذلك أنهم من أتباع الانبياء والولياء!

يقول الامام الباقر عليه السلام:

بلية الناس علينا عظيمة، إن دعوناهم لم يستجيبوا لنا، وإن تركناهم لم يهتدوا بغيرنا. (امالي صدوق قدس سره، ٤٠٩؛ بحار الانوار، ٤٦ / ٢٨٨).

وعن يونس بن عبد الرحمن:

قلت لأبي الحسن الاول عليه السلام: بم أوحد الله؟ فقال: يا يونس، لا تكون مبتدعاً من نظر برأيه هلك، ومن ترك أهل بيته ضل، ومن ترك كتاب الله وقول بيته كفر. (الكاف، ١ / ٥٦).

وعن أمير المؤمنين عليه السلام:

إن الله لو شاء لعرف العباد نفسه، ولكن جعلنا أبوابه وصراطه وسبيله والوجه الذي يؤتي منه. (إثبات المداة، ١ / ٥٩، عن الكافي).

عن الامام الصادق عليه السلام:

لو لا نحن ما عُرِفَ الله. (الكاف، ١ / ١٤٤؛ التوحيد، ١٥١ - ٢٩٠؛ بحار الانوار، ٣ / ٢٧٣).

وقد صرحت نصوص أهل العصمة بأن من يتكلم في حقائق المعارف إما أن يتكلم بما أخذه من أهل العصمة والوحى وإما أن يتكلم في ذلك من تلقاء نفسه، ومن البديهي أنه لا يكون مصداق هذا القسم إلا أصحاب المدارس المعارف البشرية والاراء والانظار الذين يظهرون الاستغناء عن الوحي والتعلم.

أصل الدين وأساسه

وقد تحصل مما بيناه أنه يمكن أن يقال بأن للدين من جهة تمييز المؤمن عن الكافر أصلاً واحداً وهو: وجوب معرفة الحجة والتسليم له.

ومن الواضح حينئذ:

ألف: هذا تعريف جامع لجميع الاديان.

ب: هذا التعريف كاف بنفسه لاخراج منكر الضروريات الدينية من عداد المؤمنين، ولاحتاج معه إلى قيد آخر لذلك

ج: هذا التعريف كاف بنفسه لاخراج من ينكر غير الضروريات الدينية مع علمه بأنها من الدين ولاحتاج معه إلى قيد آخر.

د: لا يحتاج مع هذه التعريف إلى تمييز الضروريات الدينية من غيرها.

قال الامام الباقر عليه السلام:

إِنَّا كَلَّفَ النَّاسَ ثَلَاثَةً: مَعْرِفَةُ الْأَئمَّةِ، وَالْتَّسْلِيمُ لِهِمْ فِي مَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ، وَالرَّدُّ إِلَيْهِمْ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ. (الكاف، ١ / ٣٩٠).

إن قلت: إذا كان وجوب معرفة الحجة مقدماً على معرفة الله يلزم الدور.

قلت: بل إن حكم العقل بوجوب التسليم للحججة الإلهية والعلم بوجود الخالق المتعال وصفاته وأفعاله كما يبينه الحجة عليه السلام يحصلان في مرتبة واحدة ولا يجب أن يكون هناك تقدم وتأخر أصلاً هذا أولاً.

وثانياً يمكن أن يقال: إن نوع الإنسان بأجمعهم غريق في بحر مجھولاتهم الكثيرة ولا سيما بالنسبة إلى أمر مبدئهم ومعادهم، فإذا وجدوا من أثبت أن له تقدماً على غيره في العلم والقدرة يحكم العقل بوجوب الاخذ عنه لا بانتظار أنفسهم وأمثالهم.

والعلم بتقدم هؤلاء على غيرهم من افراد البشر يمكن أن يحصل لكل أحد باختيارهم والسؤال منهم بالاجابة عن المغيبات والآتيان بما يعجز عن فعله هو بنفسه وأمثاله، وذلك مع صرف النظر عن أنا هل أثبتنا قبل ذلك أن هناك إلها مرسلا بالمعجزات أم لم نثبته فلا دور.

ولا شك في أن تحصيل العلم بهذا الامر من طريق العقل أسهل من الابتداء بمعرفة الله الخالق المتعال كما هو حقه بل إننا ما وجدنا أحداً اهتدى إلى المعارف الحقة كما ينبغي من الطريق الثاني بل ما رأيناهم إلا بين ملحد وزنديق ومشبه وضال و... .

قال مولانا الإمام الكاظم عليه السلام:

يَا يُونُسَ، لَا تَكُوَنَّ مُبْتَدِعًا، مَنْ نَظَرَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ، وَمَنْ تَرَكَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيٍّ ضَلَّ، وَمَنْ تَرَكَ كِتَابَ اللَّهِ وَقَوْلَ نَبِيٍّ كَفَرَ: (الكاف: ٥٦/١).

بل من الواضح أن سنته الانبياء والسفراء الالهيين كانت جارية على ما أشرنا إليه وطريق أصحاب المعرف البشرية هو الثاني حيث إن الانبياء عليهم السلام يدعون الناس إلى معرفة الله تعالى ووجوب التسليم لما جاؤوا به لهم في مرحلة واحدة بلا تقدم ولا تأخر، ولكن الذين يطلبون معرفة الله من عند أنفسهم إلى أن يبحثوا بعد ذلك عن معرفة أنبيائه ورسله وحججه قد انتهى أمرهم إلى الضلال في معرفة الله والجبر والتشبیه ووحدة وجود الخالق والمخلوق بل إلى إنكار نبوة الانبياء والسفراء الالهيين وادعاء الاستغناء عنهم بل معارضتهم والرد عليهم كما هو مشهور من مذهب أصحاب المعرف البشرية.

يقول العلامة الجلسي قدس سره:

ذكر الصفدي في شرح لامية العجم: إنَّ الْمُؤْمِنَ لَمَّا هَادَنْ بَعْضُ مُلُوكِ النَّصَارَى - أَظْنَهُ صاحبُ جزيرَةِ قَبْرِسَ - طَلَبُ مِنْهُمْ خَزَانَةَ كِتَابِ الْيُونَانَ - وَكَانَتْ عِنْدَهُمْ مَجْمُوعَةً فِي بَيْتٍ لَا يَظْهُرُ عَلَيْهِ أَحَدٌ - فَجَمِعَ الْمَلَكُ خَوَاصَهُ مِنْ ذُوِ الرَّأْيِ وَاسْتَشَارَهُمْ فِي ذَلِكَ فَكَلَّهُمْ أَشَارَ بَعْدَ تَجْهِيزِهَا إِلَيْهِ إِلَّا مَطْرَانٌ وَاحِدٌ فَإِنَّهُ قَالَ: جَهَزْهَا إِلَيْهِمْ، مَا دَخَلَتْ هَذِهِ الْعِلُومُ عَلَى دُولَةِ شَرْعِيَّةٍ إِلَّا أَفْسَدَتْهَا وَأَوْقَعَتْ الْاِخْتِلَافَ بَيْنَ عَلَمَائِهَا.

وقال في موضع آخر:

انَّ الْمُؤْمِنَ لَمْ يَتَكَرَّرْ النَّقْلُ وَالتَّعْرِيبُ - أَيْ لِكِتَابِ الْفَلَاسِفَةِ - بَلْ نَقْلُ قَبْلِهِ كَثِيرٌ، فَإِنَّ يَحِيَّيِّ بْنَ خَالِدَ بْنَ بَرْمَكَ عَرَبٌ مِنْ كِتَابِ الْفَرْسِ كَثِيرًا مِثْلَ كَلِيلَةِ وَدَمْنَةِ، وَعَرَبٌ لَاجِلَهُ كِتَابَ الْمَجْسُطِيِّ مِنْ كِتَابِ الْيُونَانَ، وَالْمَشْهُورُ أَنَّ أَوَّلَ مِنْ عَرَبِ كِتَابِ الْيُونَانِ خَالِدُ بْنُ يَزِيدَ بْنُ مَعاوِيَةَ لَمَّا أَوْلَعَ بِكِتَابِ الْكِيمِيَّةِ. وَيَدِلُّ عَلَى أَنَّ الْخَلَفَاءَ وَأَتَبَاعَهُمْ كَانُوا مَائِلِينَ إِلَى الْفَلَسِفَةِ وَأَنَّ يَحِيَّيِّ الْبَرْمَكِيَّ كَانَ مُحِبًا لَهُمْ نَاصِرًا لِمَذْهَبِهِمْ مَا رَوَاهُ الْكَشْفِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ يُونُسَ

بن عبد الرحمن قال: كان يحيى بن خالد البرمكي قد وجد على هشام شيئاً من طعنه على الفلاسفة، فأحب أن يغري به هارون ويضرره على القتل... ثم ذكر قصة طويلة في ذلك أوردها في باب أحوال أصحاب الكاظم عليه السلام، وفيها: أنه أخفى هارون في بيته ودعا هشاما ليناظر العلماء وجرروا الكلام إلى الإمامة وأظهر الحق فيها، وأراد هارون قتله فهرب ومات من ذلك المخوف رحمة الله،

وعد أصحاب الرجال من كتبه كتاب الرد على أصحاب الطبائع، والرد على أسططاليس في التوحيد، وعد الشيخ منتجب الدين في فهرسه من كتب قطب الدين الرواندي كتاب تهافت الفلسفه، وعد النجاشي من كتب الفضل بن شاذان كتاب الرد على الفلسفه وهو من أجلة الاصحاب، وطعن عليهم الصدوقي رحمة الله في مفتاح كتاب إكمال الدين^١.

ولاحظ رجال النجاشي رحمة الله في أحوال هشام بن الحكم حيث ذكر من جملة كتبه: كتاب الدلالة على حد الأجيال، وكتاب الرد على الزنادقة، وكتاب الرد على أصحاب الطبائع، وكتاب الرد على أسططاليس في التوحيد^٢. وذكر من جملة كتب الشيخ الأجل الحسن بن موسى الترمذى كتاب الرد على أهل المنطق وكتاب التوحيد الكبير والتوحيد الصغير^٣. وذكر من كتب على ابن احمد الكوفي كتاب الرد على أسططاليس^٤. وذكر من كتب على بن محمد بن العباس كتاب الرد على أهل المنطق وكتاب الرد على الفلسفه^٥. وذكر من كتاب محمد بن ابراهيم الجعفى الكوفي كتاب مبتدء الخلق^٦. وذكر من كتب هلال بن ابراهيم كتاب الرد على من رد آثار الرسول واعتمد نتائج العقول^٧. وذكر من كتب الشيخ المفيد كتاب جوابات الفيلسوف في الاتحاد وكتاب الرد على أصحاب الحالج^٨. ومن كتب فضل بن شاذان كتاب الرد على الفلسفه^٩. وغيرها من الكتب.

وليعلم أن الاختلاف بين علمائنا المتكلمين والأنبياء عليهم السلام ينحصر بالاسلوب وتقدم بعض المباحث وتأخر بعضها الآخر غالبا (كما أن الامر يكون كذلك في الفرق بين الكتب الفقهية وروايات الاحكام الفرعية) وليس بينهما اختلاف في الاصول والمباني والنتائج وذلك حيث إن المتكلم يعتمد بإثبات وجود الله تعالى وصفاته وأفعاله ثم يبحث عن معرفة النبي والامام وأوصافهما ووجوب اتباعهما ولكن في مسلك الانبياء والائمه كان إثبات نبوة الانبياء مقارناً لإثبات وجود الله تعالى وإرساله الرسل وإثبات وجوب طاعتهم واجب طاعتهم والاخذ منهم حيث إن كل ذلك يثبت بنفس إراءتهم المعجزات كما بيانه، ولكن مع هذا كله حيث إن المتكلمين يتعلمون العلوم العقلية البرهانية الاعتقادية في مدرسة العلوم الالهية ويعروفون الله وحججه في مرتبة واحدة ثم في مقام التعليم والتقرير يبتعدون بإثبات وجود الله تعالى ثم إثبات أنبيائه وحججه فلا يختلفون عنهم في النتائج والاصول والمباني ولا يفترقون عنهم إلا بالاسلوب.

١. بحار الأنوار ٥٧ / ١٩٧

٢. رجال النجاشي: ٤٣٣ رقم ١١٦٤ طبع قم، موسسة النشر الإسلامي.

٣. المصدر: ٦٤٣ رقم ١٤٨

٤. المصدر: ٢٦٥ رقم ٦٩١

٥. المصدر: ٢٦٩ رقم ٧٠٤

٦. المصدر: ٣٧٤ رقم ١٠٢٢

٧. المصدر: ٤٤٠ رقم ١١٨٦

٨. المصدر: ٤٠٠ رقم ١٠٦٧

٩. المصدر: ٣٠٧ رقم ٨٤٠

ولكن أرباب المعرف البشرية حيث يقولون فيها بظنونهم وأفكارهم - وإن الله تعالى ما أشهدهم خلق السماوات والارض ولا خلق افسفهم - فابتعدوا في أصول اعتقادتهم وفروعها مما يحكم به العقل والبرهان وورد في الشرياع والاديان وذهبوا الى الاعتقاد بوحدة وجود الخالق والمخلوق، ووجوب سنية وجودهما، وأزلية وجود العالم، وال مجر، وإنكار حقيقة الحشر والمعاد والثواب والعقاب وغير ذلك أو تأويلها على غير وجوها مما بين في محله.

إن قلت: ما هو الفارق بين اصحاب المعجزات والذين يأتون بالسحر والشعوذة وأمثالهما من الامور الغريبة؟

قلت: إن الذين يأتون بهذه الامور إن لم يكن لهم دعوى النبوة والسفارة الالهية فلا يضرنا أمرهم شيئاً ولا نعبأ بوجودهم ولا بعدمهم؛ وإن كان لهم دعوى النبوة والسفارة عن الله تعالى فإن كان هناك خالق عدل ورب حق - وهو كذلك - فعليه أن يفصح الكاذب ويبطل دعواه وإلا فلا شيء علينا ولكننا معذورين باتباعنا لكل من وجدناه متقدماً على جميع الناس في علمه وقدرته وكماله.

إن قلت: فعلى هذا تلزم حجية الظن وترجح الارجح لا الاخذ بما هو مقطوع به عقلا.

قلت: أولاً لا اشكال في حجية الظن في مثل المقام بل إن وجوب الاخذ بالارجح والاسلم هو مقتضى حكم العقل القطعي اليقيني.

دخل رجل من الزنادقة علي الرضا عليه السلام وعنده جماعة فقال له أبو الحسن عليه السلام: أيها الرجل أرأيت إن كان القول قولكم وليس هو كما تقولون ألسنا وإياكم شرعاً سواء ولا يضرنا ما صلينا وصمنا وزكينا وأقررتنا فسكت. فقال أبو الحسن عليه السلام: وإن يكن القول قولنا وهو كما تقول ألسنتم قد هلكتم ونجونا. (التوحيد، ٢٥١).

قال أبو عبد الله عليه السلام: يا عبد الكريم... إن يكن الامر كما تقول وليس كما تقول نجونا ونجوت وإن يكن الامر كما تقول وهو كما تقول نجونا وهلكت. (التوحيد، ٢٩٨).

ثانياً: إن كمالات السفراء الالهيين ليس على حد يبقى لنا عند رؤيتنا إياهم شك في حقانيتهم فإن الله الحجة البالغة.

ثالثاً: إن صح لنا فرض أن يكون هناك شخص ولم يحصل له اليقين بوجوب باتباع الانبياء عليهم السلام بعد علمه بكمالاتهم ومعجزاتهم فليس هو مكلفاً عقلاً ولا اشكال في ذلك.

وقد ظهر بهذا كله أنه يجب اتباع اصحاب المعجزات وإن لم ثبت قبل ذلك وجود الخالق تبارك وتعالى وكونه عدلاً حكيمًا، ولا يلزم دور ولا أى اشكال آخر في ذلك .

ثم إن كثيراً من يذهب إلى تعلم العلوم النظرية اليونانية وتعليمها وترويجها والدفاع عنها يدافع عن نفسه بأن يقول: لا اختلاف بين العقائد الفكرية مع ما جاء به السفراء الالهية وأوصيائهم المعصومون.

ويرد عليه: إن هذا غفلة عن أحد الامرين أو كليهما وإن فمن وصل إلى كنه المعرف البشرية من جانب وما جاء به أولياء الوحي من المعرف العقلية من جانب آخر يجد أنهما لا يشتركان حتى في نقطة واحدة كما سنشير إلى موارد ذلك بالتفصيل أن شاء الله تعالى.

ثم إن هنا سؤالاً آخر وهو:

إن كان دعوى مساواة العلوم السماوية مع المعرف البشرية صادقة فلم يوجبون دراسة تلك النظريات ويهتمون

إلى حفظها وتعليمها أشد الاهتمام ولا يرون الطالبين في غنى عنها؟!

هل أن أبناء الفكر البشري يكونون أعلى فهما وأغزر علما في تشخيص الأدلة والبراهين العقلية من رسول رب العالمين صلى الله عليه وآله وسلم وأمير المؤمنين وأولاده المعصومين عليهم السلام؟!

أم أمرنا باتباع أولئك المستبددين بآرائهم وأنظارهم - دون الانبياء والائمة عليهم السلام - والفحص عن ما سطروا فنأخذ بذلك تعبداً؟!

أم هل وجدنا نقصاً في بيان الحجج الالهية عليهم السلام وتقريرهم للمعارف العقلية البرهانية الراجعة إلى المبدء والمعاد؟!

أقى عمر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال: إننا نسمع أحاديث من يهود تعجبنا فترى أن نكتب بعضها؟ فقال: أمتهوكون كما تهوك اليهود والنصارى؟! لقد جنتكم بها بيضاء نقية ولو كان موسى حيا ما وسعه إلا اتباعي. (معانى الاخبار، ٢٨٢).

أم هل أن الناس إذا رأوا محسن كلام مواليهم المعصومين عليهم السلام - وهم أمراء الكلام - لا حبوهم واتبعوهم وهذا غير مرضى الله تعالى فندعوا إلى حبة غيرهم واتبعاهم بتحسين كلامهم وتربيتهم؟!

الامام الرضا عليه السلام:

رحم الله عبداً أحيني أمننا. قلت له: كيف يحيي أمرك؟ قال: يتعلم علومنا ويعلمها الناس فإن الناس لو علموا محسن كلامنا لاتبعونا... (معانى الاخبار، ٢٨٢).

وقال:

رحم الله عبداً حبينا إلى الناس ولم يغضنا إليهم أما والله لو يرون محسن كلامنا لكانوا به أعزّ وما استطاع أحد أن يتعلق عليهم بشيء ولكن أحدهم يسمع الكلمة فيحطُّ إليها عشرًا. (الكاف، ٨ / ٢٢٩).

تمهيد:

ان الناس في طلبهم معرفة الله تعالى - بل وغيره تعالى من الامور النظرية - على اقسام:

الف: اهل الاستدلال والتمسك بالأدلة البحثية الموصولة لهم إلى ما يرثون معرفته وتحصيل اليقين به وان كان يقينهم في متن الواقع جهلاً مركباً ولكن ذلك حجة عليهم ماداموا قاطعين ومتيقنين بذلك لذاتية حجية القطع واليقين. وتسمى هذه المعرفة بالمعرفة الاستدلالية، وسالكو هذا السبيل هم الفلاسفة والمتكلمين والفقهاء والاصوليون والاخباريون وان كان بعضهم يدعون ان معرفة الله تعالى لا تحتاج الى الاستدلال واقامة الدليل لكونها بدائية (ولكن كلهم يعتقدون بان سنه المعرفة العقلية والاقرار والاعتراف بوجود موجود خارج عن حقيقة وجود الانسان).

هذا كلهم من حيث وحدة طريقهم من جهة تحصيل المعرفة والعلم ولكن بين بعضهم مع بعض آخر اختلافاً عظيماً من جهة المدعى ومواد البحث والنظر.

ب: اهل الكشف والشهود والتجريد وهو لاءهم العرفاء والصوفية والسوفسيطائية واهل التفكيك فاינם يبطلون المعرفة الاستدلالية ولا يرون اية قيمة للاستدلال والقطع واليقين ويدعون ان العلم هو نفس ما يجده العالم في ذاته بالمحضور (وهو وجdan ذات المعلوم بلا واسطة) واما ما وراء ذلك فيقولون إنه لا يمكن لنا العلم بوجود شيء مطلقاً ويقولون انا ان فرضنا ان هناك شيئاً وراء واجدية العالم وكشفه وشهوده فلا طريق لنا الى اثباته او نفيه.

ثم ان بعض الناس يزعمون ان بعض هولاء لا ينكرون المعرفة الاستدلالية بل يعدون المعرفة الكشفية التجريدية اعلى واقع من المعرفة الاستدلالية» كما ان بعضا آخر من اهل البحث يزعمون ان السوفسقائية ينكرون وجود العالم الخارج عن تخيلاتهم ولكن الحق خلاف ذلك حيث ان السوفسقائية ايضا لا ينكرون ذلك بل يقولون انه لا سبيل لنا الى نفي العالم الخارج من نفسها او اثباته.

ج: اهل العقل والوحى وهم الانبياء واصيائهم المعصومون صلوات الله عليهم اجمعين فانهم لا يشتبه الامر عليهم ولا يخلطون الاوهام والظنون بما يحكم به العقل في علومهم فلا يقعون في الجهل المركب ابدا والا كانوا داخلين في القسم الأول.

فالطوائف الثلاث هم:

الف: اهل القطع والفكـر - والشك والظن والوهم والمجهل المركـب - (قطع گرا، یقین گـرا)

ب: اهل الكشف والتجرـيد

ج: اهل العـقل والـوحـى

ما هو شأن العـقل البـشـرى والـعقل الرـواـىـى فـي طـرـيق مـعـرـفـة الـوـاقـعـيـات؟

تقسيم العـقل بالـاقـسـام المـخـتـلـفة الدـائـرة عـلـى بـعـض الـالـسـنـ - كالـعـقـل الفـطـرـى والـعـقـل الـاـصـطـلـاحـى وـالـعـقـل الـفـلـسـفـى وـالـعـقـل الـرـوـائـى وـالـعـقـل الـبـيـنـ وـغـير الـبـيـنـ ... - لـا وجـه لها مـطـلقـا بل انـ العـقـل منـ حـيثـ الثـبـوتـ هوـ الـامـرـ المـصـونـ عنـ المـخـطاـ والـزـلـلـ ولـكـنهـ ليسـ فـي مـتـناـولـناـ دـائـماـ وـالـاـ لـكـناـ مـعـصـومـينـ عـنـ المـخـطاـ بلـ نـحـنـ اـهـلـ الفـكـرـ وـمـبـادـىـ الـفـكـرـ يـعـمـ الـامـرـ الـعـقـلـيـةـ وـالـظـنـيـةـ وـالـوـهـيـةـ وـقـدـ يـشـتبـهـ الـامـرـ عـلـيـنـاـ فـنـجـعـلـ الـوـهـمـ وـالـظـنـ مـكـانـ عـقـلـ فـنـقـعـ فـيـ الجـهـلـ المـرـكـبـ. وـمـنـ هـنـاـ تـرـىـ اـنـاـ لـاـ نـكـلـفـ الاـ بـالـفـكـرـ وـالـقـطـعـ وـالـيـقـيـنـ وـذـلـكـ حـجـةـ عـلـيـنـاـ ماـ دـمـنـ قـاطـعـيـنـ وـمـتـيقـنـيـنـ. وـعـلـىـ اـىـ حـالـ فـالـعـقـلـ وـالـعـقـلـىـ لـاـ يـقـبـلـ التـقـسـيمـ.

ما هو طـرـيق النـيـلـ إـلـى ماـ هوـ حـجـةـ عـلـيـنـاـ، وـكـيفـ نـفـرـقـ بـيـنـ الـحـقـ وـالـبـاطـلـ؟

الـحـجـةـ عـلـيـنـاـ هـىـ الـقـطـعـ وـالـيـقـيـنـ وـبـهـ نـفـرـقـ بـيـنـ الـحـقـ وـالـبـاطـلـ وـانـ كـنـاـ فـيـ الجـهـلـ المـرـكـبـ، وـتـقـسـيمـ الـقـاطـعـ لـمـتـيقـنـةـ بـالـمـطـابـقـ لـلـوـاقـعـ وـغـيرـ الـمـطـابـقـ فـاـمـرـ محـالـ وـمـخـالـفـ لـنـفـسـ كـوـنـ يـقـيـنـيـ يـقـيـنـاـ.

وـاـمـاـ مـاـ يـقـالـ فـيـ شـانـ عـلـمـ الـمـنـطـقـ مـنـ اـنـ اـلـعـلـمـ بـقـوـانـيـنـ تـعـصـمـ مـرـاعـاتـهاـ الـذـهـنـ عـنـ المـخـطاـ وـالـزـلـلـ فـيـهـ سـفـسـطـةـ واـضـحةـ حـيثـ اـنـ ذـلـكـ اـمـرـ صـحـيـحـ لـكـنـ مـنـ حـيثـ الـوـاقـعـ وـعـالـمـ التـبـوتـ وـلـيـسـ ذـلـكـ فـيـ مـتـناـولـناـ دـائـماـ وـلـذـاـ نـحـنـ لـاـ نـكـلـفـ بـالـعـصـمـةـ بـلـ تـكـلـيـفـ بـذـلـكـ تـكـلـيـفـ بـماـ لـاـ يـطـاـقـ، وـمـنـ الـوـاضـحـ اـنـاـ لـاـ يـكـنـتـاـ حـفـظـ أـنـفـسـنـاـ عـنـ المـخـطاـ فـيـ نـفـسـ مـرـاعـاتـ الـقـوـانـيـنـ، وـالـنـتـيـجـةـ تـتـبعـ اـخـسـ الـمـقـدـمـاتـ، فـالـعـصـمـةـ لـاـهـلـهـاـ.

فالـتـعـرـيفـ المـذـكـورـ لـيـسـ الاـكـقـولـ الـقـائـلـ: إـنـاـ اـنـ لـمـ نـخـطاـ لـمـ نـخـطاـ وـنـعـصـمـ عـنـ الرـلـلـ! وـكـقـولـ الـقـائـلـ: اـنـ قـدـرـ عـلـىـ الـعـصـمـةـ وـلـكـنـ بـشـرـطـ اـنـ لـاـ نـخـطاـ!! وـمـنـ الـبـدـيـهـىـ اـنـ نـقـعـ فـيـ المـخـطاـ حـتـىـ فـيـ نـفـسـ مـرـاعـاتـ الـقـوـانـيـنـ مـنـ حـيثـ لـاـ نـشـعـرـ فـمـ حـيثـ الـإـثـبـاتـ وـالـفـعـلـيـةـ لـاـ طـرـيقـ لـاـ لـصـيـانـةـ اـنـفـسـنـاـ عـنـ المـخـطاـ، بـلـ وـلـاـ نـكـلـفـ بـذـلـكـ كـمـاـ قـدـمـنـاـ. هـذـاـ كـلـهـ مـنـ حـيثـ الـمـعـرـفـةـ الـحـجـةـ الـبـاطـنـةـ عـلـيـنـاـ وـهـىـ الـعـقـلـ، وـاـمـاـ مـنـ حـيثـ مـعـرـفـةـ الـحـجـةـ الـظـاهـرـةـ - وـهـىـ الـاـنـبـيـاءـ وـالـرـسـلـ - فـطـرـيقـ مـعـرـفـتـهـمـ هـىـ مـعـرـفـةـ اـشـخـاصـهـمـ وـشـؤـونـهـمـ وـمـعـجـزـاتـهـمـ، وـمـنـ الـوـاضـحـ غـيرـ الـقـابـلـ لـلـإـنـكـارـ اـنـ مـعـرـفـتـهـمـ وـحـكـمـ الـعـقـلـ بـوـجـوبـ مـتـابـعـتـهـمـ - وـهـمـ عـلـىـ مـكـانـتـهـمـ وـفـضـلـهـمـ الـمـسـلـمـ لـكـلـ مـنـ رـاجـعـ اـحـواـلـهـمـ - هـىـ اـوـلـ اـصـلـ عـقـلـىـ وـاعـقـادـىـ وـهـىـ مـقـدـمةـ عـلـىـ مـعـرـفـةـ اللهـ تـعـالـىـ وـلـاـ دـورـ فـيـ ذـلـكـ اـصـلاـ كـمـاـ بـيـنـاهـ مـفـصـلـاـ فـيـ مـقـالـةـ مـاـ هـوـ طـرـيقـ الـىـ مـعـرـفـةـ اللهـ تـعـالـىـ.

هل المعيار لمعرفة الحق هو الامام عليه السلام ام الامام هو معيار الحق؟!
و الجواب هو ان من حيث الواقع والثبوت فيبينهما ملازمة تامة لا يقصر احدهما عن الآخر ولا يفترق عنه اصلا:
على مع الحق والحق مع على ...
على مع القرآن والقرآن مع على ...

واما من حيث الايات وفعالية التكليف فمعيار الحق هو الامام المعصوم مطلقاً وذلك حيث انه لا يمكننا أن نعرف الحق من الباطل غالباً في حين أن الإمام هو الذي يمكننا مواجهته دائماً ويسهل لكل أحد معرفة كمالاته ومعجزاته وفضائله الفائقة على غيره. كما ان معرفة القرآن الناطق هو المقدم على معرفة القرآن الصامت بنفس الدليل وذلك من حيث فعالية التكليف المتوجهلينا المقدور لنا والا فمن حيث الواقع وعالم الثبوت فلا يفترقان هما ابداً.

الدليل على بعض مواضيع المباحث الاعتقادية في كتب أعلامنا المتقدمين

حقيقة معنى العلم والمعرفة (وليس منها العلم الحضوري):

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ٩ - ٢٠؛ تقرير المعارف لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٩٣؛ الكافي لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٤٥؛ قواعد المرام لابن ميثم البحرياني قدس سره: ٢٦؛ المسلك في أصول الدين للمحقق الحلبي قدس سره: ٦٦؛ شرح الأحقاق: ١ / ١٤٧.

إنه تعالى لا يدرك:

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ١٩ - ٤٢؛ تقرير المعارف لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٨٧ - ٩٢ - ٩٣؛
الكافي لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٤٥؛ قواعد المرام لابن ميثم البحرياني قدس سره: ٤٧ - ٧٥؛ البرهان علي
ثبوت الإيمان للديلمي قدس سره: ٤٨؛ المسلك في أصول الدين للمحقق الحلبي قدس سره: ٦٦؛ شرح الأحقاق: ١ / ١٢٨.

الصانع تعالى يبيان المصنوع ولا يشبهه شيء ذو مقدار وأجزاء وجهة:

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ١٧ - ٤٤ - ٣٨ - ٢٤ - ٢٠ - ١٨ - ٤٢؛ تقرير المعارف لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٦٨ - ٧٠ - ٧١ - ٦٩ - ٧٨ - ٦٩ - ٧٨ - ٨٢ - ٨٣ - ٨٦ - ٨٧ - ٨٨؛ الكافي لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٤٥ - ٤٦؛ قواعد المرام لابن ميثم البحرياني قدس سره: ٤٧ - ٧٥ - ٦٨ - ٧٥ - ٧٣ - ٧٢؛ عجالة المعرفة للراوندي قدس سره: ٣٣؛ أعلام الدين للديلمي قدس سره: ٣٥؛ البرهان علي ثبوت الإيمان للديلمي قدس سره: ٤٧ - ٤٨؛
المسلك في أصول الدين للمحقق الحلبي قدس سره: ٧١؛ الصراط المستقيم للبياضي العاملی قدس سره: ١ / ٢٠؛ شرح
الإحقاق: ١ / ١٧١ - ١٧٢.

لا يكون الفعل إلا حادثاً

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ٤٧.

برهان وجوب وجود ماسوي الواحد تعالى بمحدث ببيانه
الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ٢١؛ تقرير المعارف لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٦٧ - ٧٠ - ٨٣؛ الكافي

لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٤٠؛ أعلام الدين للديلمي قدس سره: ٣٥ - ٣٦.

علم الله تعالى و معناه و عمومه

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ١٨ - ٣٤ - ٥٠؛ نكت اعتقاديه للشيخ المفید قدس سره: ٢٤؛ عجالۃ المعرفة للراوندی قدس سره: ٣١؛ المسلک في أصول الدين للمحقق الحلی قدس سره: ٥٣؛ أنوار الملكوت في شرح الیاقوت للعلامة الحلی قدس سره: ٩٢.

قدرته تعالى و معناها و عمومها

نكت اعتقاديه للشيخ المفید قدس سره: ٢٣؛ أعلام الدين للديلمي قدس سره: ٣٥؛ المسلک في أصول الدين للمحقق الحلی قدس سره: ٥٣؛ أنوار الملكوت في شرح الیاقوت للعلامة الحلی قدس سره: ٩٢؛ الصراط المستقيم للبیاضی العاملی قدس سره: ١ / ٢٠.

استحالة ما لا نهاية له

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ٢٤ - ٢٨ - ٣١؛ تقریب المعرف لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٧٦ - ٨١ - ٨٧؛ قواعد المرام لابن میثم البحراني قدس سره: ٥٦ - ٥٨ - ٦٢؛ عجالۃ المعرفة للراوندی قدس سره: ٢٩؛ أعلام الدين للديلمي قدس سره: ٣٥.

لا يجتمع البدء مع عدم التناهي

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ٢٤.

استحالة انقضاء ما لا نهاية له (حدوث العالم)

قواعد المرام لابن میثم البحراني قدس سره: ٥٧؛ المسلک في أصول الدين للمحقق الحلی قدس سره: ٤١.

احتياج المحدث إلى المحدث

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ٢٥.

الحدث هو علة الاحتياج

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ٢٦؛ تقریب المعرف لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٧٢.

الآمکان هو علة الاحتياج

قواعد المرام لابن میثم البحراني قدس سره: ٤٨ - ٦٨.

لا يعرف الله إلا بفعله من طريق الاستدلال وبطلان طريق الأهام والتصفيه

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ٣٧ - ٤١؛ تقریب المعرف لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٨٦؛ الكاف ل أبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٣٩ - ٤٤ - ٤٥؛ قواعد المرام لابن میثم البحراني قدس سره: ٢٦ - ٣١؛ أعلام الدين للديلمي قدس سره: ٣٨؛ البرهان على ثبوت الإيمان للديلمي قدس سره: ٤٤ - ٤٧ - ٤٨؛ المسلک في أصول الدين

للمحقق الحلّي قدس سره: ٦٦؛ الصراط المستقيم للبياضي العاملی قدس سره: ١ / ٢٠

الغرض من الخلق هو إيصال التفع إلى المخلوق وتعريف الشواب

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ٣١ - ٥٢؛ تقريب المعرف لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ١١٥ - ١١٧؛
قواعد المرام لابن ميثم البحرياني قدس سره: ٨٩؛ عجالة المعرفة للراوندي قدس سره: ٣٣.

ال فعل لا يكون إلا عن القادر المختار

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ٢٧.

تأويل علم الله تعالى بنفسه

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ٣٨.

إن الله تعالى قادر مختار

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ٢٨؛ تقريب المعرف لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٧٨؛ قواعد المرام لابن
ميثم البحرياني قدس سره: ٨٢ - ٨٤؛ عجالة المعرفة للراوندي قدس سره: ٣٠؛ المسلك في أصول الدين للمحقق الحلّي
قدس سره: ٤١ - ٤٢ - ٤٣.

إن الله تعالى مرید کاره

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ٣١؛ الكافی لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٤٢.

المحدث لا يكون محدثاً بالاختراع بل بال المباشرة أو التوليد

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ٣١؛ تقريب المعرف لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٧٩ - ٨٢؛ الكافی لأبي
الصلاح الحلبي قدس سره: ٤٢؛ المسلك في أصول الدين للمحقق الحلّي قدس سره: ٥٧؛ أنوار الملكوت في شرح
الياقوت للعلامة الحلّي قدس سره: ٥٧؛ الصراط المستقيم للبياضي العاملی قدس سره: ١ / ١.

إنه تعالى واحد، ونفي التركيب

الكافی لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٤٦؛ عجالة المعرفة للراوندي قدس سره: ٣٣؛ المسلك في أصول الدين
للمحقق الحلّي قدس سره: ٥٥.

إنه تعالى قادر لنفسه

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ٣٣؛ تقريب المعرف لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٧٦.

إن الله تعالى عالم لنفسه

قواعد المرام لابن ميثم البحرياني قدس سره: ٧٨؛ عجالة المعرفة للراوندي قدس سره: ٣٠؛ المسلك في أصول الدين
للمحقق الحلّي قدس سره: ٤٥.

بطلان قول من قال إنه تعالى جسم لا كايجسام

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ٣٩؛ المسلك في أصول الدين للمحقق الحلبي قدس سره: ٥٨؛ أنوار الملكوت في شرح الياقوت للعلامة الحلبي قدس سره: ٧٧.

معنى صفات الله تعالى ومتايز النفس عن غير النفسى

تقريب المعرف لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٨٣؛ الكاف ل أبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٤٠ – ٤٦؛ المسلك في أصول الدين للمحقق الحلبي قدس سره: ٥١.

امتناع قديم ثان

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ٤٤؛ تقريب المعرف لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٨٢

بطلان قاعدة الواحد

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ٤٥

بطلان القول بالكثرة في الوحدة

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ٤٦؛ الكاف ل أبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٤٦؛ المسلك في أصول الدين للمحقق الحلبي قدس سره: ٧١

استحالة إيجاد الموجود

تقريب المعرف لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ١١٠ – ١١١.

كل ممكن حادث

نكت اعتقاديه للشيخ المفید قدس سره: ١٦ – ١٩؛ قواعد المرام لابن ميثم البحرياني قدس سره: ٥٩ – ٧١

الآرادة حادثة، وامتناع كونها قديمة

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ٣٥؛ تقريب المعرف لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٨٥؛ الكاف ل أبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٤٢ – ٤٣.

إن الله تعالى لا يرى

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ٤٢.

إثبات حدوث ما سوي الواحد

تقريب المعرف لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٦٧ – ٧٠؛ قواعد المرام لابن ميثم البحرياني قدس سره: ٨٢.

إن إرادة الله تعالى نفس فعله

تقريب المعرف لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٨٥؛ الكاف ل أبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٤٣؛ أوائل المقالات

للشيخ المفید قدس سره: ٥٣؛ البرهان علی ثبوت الإیان للدیلمی قدس سره: ٤٧.

الآرادة لا يحتاج إلى محل

تقریب المعارف لأبی الصلاح الحلی قدس سره: ٨٦؛ المسلک فی أصول الدین للمحقق الحلی قدس سره: ٥٠.

إبطال القول بقدم العالم

تقریب المعارض لأبی الصلاح الحلی قدس سره: ٩٢؛ قواعد المرام لابن میثم البحرانی قدس سره: ٥٦ - ٨٢؛
قواعد المرام لابن میثم البحرانی قدس سره: ٨٤.

نحن مختارون

تقریب المعارض لأبی الصلاح الحلی قدس سره: ١٠٩؛ الصراط المستقیم للبیاضی العاملی قدس سره: ١ / ٢٠.

قبح تکلیف ما لا یطاق

تقریب المعارض لأبی الصلاح الحلی قدس سره: ١١٢.

نفى الھیولا

الاقتصاد للشیخ الطوسي قدس سره: ٢٣

برهان الوجوب والامکان

نکت اعتقادیة للشیخ المفید قدس سره: ٢١.

الوجود هو الشیوت لا غير

المسلک فی أصول الدین للمحقق الحلی قدس سره: ٤٦.

برهان اللہ والآن

قواعد المرام لابن میثم البحرانی قدس سره: ٣٥.

أسماء الله توقیفیة

قواعد المرام لابن میثم البحرانی قدس سره: ٧٠ - ٧٥.

الاختراع والتولید والمباشرة

عجالۃ المعرفة للراوندی قدس سره: ٣٤.

الاستدلال والتسليیم والتقلید

أعلام الدین للدیلمی قدس سره: ٣٩.

المحدث هو ما لوجوده أول
السلوك في أصول الدين للمحقق الحلبي قدس سره: ٤٠.

شأن العقل في طريق معرفة الله تعالى

إشارة

إنك لا ترى أحداً من أهل الفكر والنظر البشري أن يكون مصيباً في طريق معرفة الله ويعرفه حق معرفته، وذلك أن العقل على شرافته وعلو شأنه شأن الباصرة مع النور حيث لا ينفع وجودها إلا مع وجوده. والنور هاهنا هو بيان المخالق المتعال وأوليائه المعصومون عليهم السلام .

ثم إنه حيث لا تتم الحجة بقيام أحدهما دون الآخر فلا يصح ترجيح إحدى الحجتين - من العقل والبيان - على الآخر كما تفعله المعرفة البشرية فإن كل واحد منها يكمّل حجية الآخر، ويقصر عن إفاده المطلوب باستقلاله، فلا وجه لتوهم المعارضة بينهما أصلاً.

فلا تحصل المعرفة ولا تتم الحجة إلا بمعروفة الحجة سلام الله عليه أبداً وتصبح بذلك أصول الدين منحصرة بأصل واحد وهو معرفة المعصوم والتسليم المطلق لديه لا غير،

وإليك تفصيل البحث:

عظمة شأن العقل

لا شبهة في شرافة قدر العقل وعظمته شأنه، وهو الذي ورد فيه عن العصمة الربانية:

الامام الكاظم عليه السلام:

... إن الله تبارك وتعالى بشر أهل العقل والفهم في كتابه، فقال «فبشر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون أحسنه»^١.

وعلي هذا التفسير فيكون قوله تعالى "احسنه" المفهوم المطلق لبيان كيفية الاتباع وليس بمعنى أنه يجوز الرجوع إلى كل متكلم والاستماع منه، وتأق الرواية الشاهدة على ذلك في تفسير الآية إن شاء الله تعالى..، أولئك الذين هداهم الله وأولئك هم أولواللباب»^٢...

الامام الكاظم عليه السلام:

... ثم ذمّ الذين لا يعقلون فقال:... «إن شر الدواب عند الله الصم البكم الذين لا يعقلون»^٣.

الامام الكاظم عليه السلام:

... كان أمير المؤمنين صلوات الله عليه يقول: ما من شيء عبد الله به أفضل من العقل... وإن ضوء الروح العقل، فإذا كان العبد عاقلاً كان عالماً بربه، وإذا كان عالماً بربه أبصر دينه... ما قسم الله بين العباد أفضل من العقل، نوم العاقل أفضل من سهر الماجاهل، وما بعث الله نبياً إلا عاقلاً حتى يكون عقله أفضل من جميع جهد المجتهددين، وما أدى العبد فريضة من فرائض الله حتى عقل عنه...^٤

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

١. البحراني، قدس سره: العوالم، كتاب العلم، ٨١

٢. البحراني، قدس سره: العوالم، كتاب العلم والعقل، ٨٣

٣. بحار الأنوار، ١ / ١٥٣؛ البحراني، قدس سره: العوالم، كتاب العلم والعقل

... قوام المرء عقله، لا دين مل لا عقل له.^١

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

لا عدم أشد من عدم العقل.^٢

العقل أو المعموم؟!

ثم لك أن تقول: إذا كان لا تحصل معرفة الله تعالى إلا ببيان منه تعالى وهدايته فما شأن العقل في طريق معرفة الله، وكيف لا يلزم أن تكون المعرفة على ما قلت تعبدية غير عقلية؟!

فأقول جواباً عن سؤالك عن شأن العقل في معرفة الله تعالى:

إن امتناع حصول العلم والاقرار بوجود الخالق بلا رجوع إلى البيان، وإنسداد طريق إثبات وجود الخالق إلا من بيان الموجب لا يستلزم أن يكون الامر تعبدية غير عقلية، فلا منافاة بين وجوب الرجوع إلى البيان والأخذ بالعقل.

توضيح ذلك: إنك تارة ترجع إلى البيان وتتسائله عن شيء فيجيبك فتقبل قوله لا عن فهم علة الحكم وملائمه - كوجوب الأخوات في الظاهر - مثلاً فهو تعبد لا غير، ومرة آخر تفهم شيئاً بنفسك بلا رجوع إلى أحد الحكم باستحالة اجتماع النقيضين مثلاً وذاك عقلى صرف، ومرة ثالثة تفك في مشكلة فلا تقدر على حلها، ثم ترجع إلى غيرك فيستدل لك عليها بما تجده بعقولك، فتنحل عقدتك من بيانه بقنوع من نفسك وعقلك، فليس هذا من التعبد في شيء.

فللعلك في هذه المسألة الثالثة شأن عظيم بحيث إنه لو لا أنك كنت عاقلاً لما نفعك البيان، كما أن للبيان أيضاً هاهنا لشأنها عظيماً لأنه لو لم يكن يصل إليك البيان لكان عقلك قاصراً عن حل المشكلة بنفسه.

وذلك كما أن صحيحة العين لا يري إلا بالنور، والنور أيضاً لا ينفع إلا من له عين صحيحة، ولا تحصل الرؤية إلا بهما معاً. وهذا هو الحال بعينه في حصول العلم بوجود الله تعالى، فإنه لو لم يكن التعريف والبيان من الله تعالى لما حصلت المعرفة ولو لشرف مخلوق وأكمل موجود:

الإمام الصادق عليه السلام:

لو لا الله ما عرفناه.^٣

كما أنه لو لم يكن أصحاب الولي عليهم السلام بتعريف الخالق تعالى لغيرهم لما حصلت المعرفة لاحد أبداً:

ولو لا نحن ما عرف الله.^٤

الإمام المهدي عليه السلام:

نحن صنائع ربنا والخلق بعد صنائعنا.^٥

الإمام الصادق عليه السلام:

بنا عرف الله، وبنا عبد الله. نحن الأدلة على الله، ولو لا نا ما عبد الله.^٦

١. كنز الفوائد، ٢ / ٣١؛ روضة الوعاظين، ١ / ٤؛ بحار الأنوار، ١٥٨ . ٩٤ . ١

٢. بحار الأنوار، ١ / ٨٨

٣. بحار الأنوار، ٣ / ٢٧٣

٤. التوحيد، ٢٩٠؛ بحار الأنوار، ٣ / ٢٧٣

٥. بحار الأنوار، ٥٣ / ١٧٨

الامام الباقي عليه السلام:

بنا عبد الله، وبنا عرف الله، وبنا وحد الله، و محمد حجاب الله تبارك وتعالي.^١

وليس ذلك من الله تعالى بالنسبة إليهم إلا إكراما لشأنهم وإعظاما لحقهم، وإنما ليس هناك امتناع ذاتي في أن يلهم الله تعالى معرفته كل أحد بلا واسطه، ولكن الله تعالى لم يفعل ذلك بل اقتضي حكمته البالغة أن يجعل الرسول الأعظم واله صلى الله عليه وآله وسلم أبواباً لمعرفته ومحالاً لتوحيده:

الامام أمير المؤمنين عليه السلام:

... إن الله لو شاء لعرف العباد نفسه، ولكن جعلنا أبوابه وصراطه وسيبله والوجه الذي يؤتي منه...^٢

... وسدَّ الابواب إلا بابه فقال: أنا مدينة العلم وعلىَّ بابها، فمن أراد المدينة والحكمة فليأتها من بابها.^٣

فمن الباطل أن يقال: إنه يمتنع التعريف (بل الخلقه والإيجاد) من الله تعالى إلا بالواسطة بتوهם اقتضاء قاعدة إمكان الشرف وحفظ مراتب الوجود، وأمثال ذلك من قواعد المعرفة البشرية الواهية.

وعلى ما قدمناه فتمسك القائل بعدم جواز الرجوع إلى المعصوم لإثبات وجود الخالق بلزوم التبعد والدور أو بتوهם خروج معرفة التوحيد على هذا البيان عن كونه بالعقل ودخوله في ما يكون بالبعد مما لا ينبغي التفوُّه به، فإنه لا منافاة بين كون المعرفة تفضلاً من الله تعالى ومن أوليائه^٤ محال معرفته وأبواب توحيده بالنسبة إلى من سواهم، وبين كونها عقلية بعد توجيه المكلف إلى الموضوع اللائق بالإثبات من ناحية الخالق تعالى:

معرفته ضرورة ينبع بها على من يشاء من خلقه.^٥

«ولو لا فضل الله عليكم ورحمته ما زكي منكم أحد أبداً».^٦

الامام الصادق عليه السلام:

الفضل، رسول الله صلى الله عليه وآلله وسلم؛ والرحمة، أمير المؤمنين صلوات الله عليه.^٧

فلا يعد العقل والبيان حاجتان مستقلتان إحديهما في عرض الأخرى حتى يصبح ما يحصل بالبيان تعبدية، بل تقصـر كل واحدة منهما بالاستقلال عن الحجـية والافتـادـة في طـرـيق إثـبـات وجودـ الـخـالـقـ المـتعـالـ، وـهـمـ مـعاـ تـعـدـانـ حـجـةـ وـاحـدةـ:

١. التوحيد، ١٥٢

٢. بحار الأنوار، ٢٣ / ١٠٢

٣. إثبات المداة، ١ / ٥٩

٤. القمي: مفاتيح الجنان، دعاء الندبة

٥. فلما رفع الصادق عليه السلام يده قال: الحمد لله رب العالمين، اللهم هذا منك ومن رسولك صلى الله عليه وآلله وسلم، فقال ابو حنيفة: يا ابا عبدالله اجعلت مع الله شريك؟! فقال عليه السلام: ويلك ان الله تبارك وتعالي يقول في كتابه: ومانقموا إلا ان اغنיהם الله ورسوله من فضله ويقول عز وجل في موضع آخر: ولو انهم رضوا ما آتىهم الله، رسوله وقالوا حسبنا الله سيؤتينا الله من فضله رسوله. فقال ابو حنيفة: والله كانى ماقرأتهما قط من كتاب الله ولا سمعتهما إلا في هذا الوقت. فقال ابو عبدالله عليه السلام: بلي قد قرأتهما وسمعتهما ولكن الله انزل فيك وفي اشياهك: "ام علي قلوب افقارها" وقال تعالى: "كلا بل ران علي قلوبهم ما كانوا يكسبون" بحار الانوار ٢١٦، ١٠

عن كنز الفوائد للكراجي قدس سره، ١٩٦

٦. الإمام سيد الشهداء عليه السلام، ٣ / ٣٠١

٧. نور، ٢١

٨. بحار الأنوار، ٩ / ١٩٤

«كذلك يبين الله لكم آياته لعلكم تعقلون».١

«قد بينا لكم الآيات لعلكم تعقلون».٢

«لقد أنزلنا إليكم كتابا فيه ذكركم أفلأ تعقلون».٣

«لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل».٤

إن الله أكمل للناس الحجج بالعقل، ونصر النبيين بالبيان.^٥

الإمام الصادق عليه السلام:

حجّة الله على العباد النبي، والحجّة في ما بين العباد وبين الله العقل...^٦

... ثم يُبيّن أن العقل مع العلم فقال: «وتلك الأمثال نصر بها للناس وما يعقلها إلا العالمون».٧

لا نجاة إلا بالطاعة، والطاعة بالعلم، والعلم بالتعلم، والتعلم بالعقل يعتقد، ولا علم إلا من عالم رباني ومعرفة العالم بالعقل.^٨

إن الله علي الناس حجتين: حجّة ظاهرة، وحجّة باطنية، فأما الظاهرة فالرسل والأنبياء والائمة عليهم السلام، وأما الباطنة فالعقل.^٩

ما بعث الله أنبيائه ورسله إلى عباده إلا ليعلّموا عن الله، فأحسنتهم استجابةً أحسنتهم معرفة، وأعلمتهم بأمر الله أحسنتهم عقلا، وأكمّلتهم عقلاً أرفعهم درجة في الدنيا والآخرة.^{١٠}

بالعقل استخرج غور الحكمة، وبالحكمة استخرج غور العقل.^{١١}

وفي خبر ابن السكري قال: فما الحجّة على المخلوق اليوم؟ فقال الرضا عليه السلام: العقل، تعرف به الصادق علي الله فصدقه، والكافر على الله فتكذبه.^{١٢}

أبواب المعرفة:

لا ينتج النظر والقياس الماصل من الاستبداد بالتعقل والتفكير إلا شركاً وضلالاً، ولا تجد معرفة التوحيد الحقيقي وحقيقة معرفة التوحيد إلا في بيوت أذن الله أن ترفع ويذكر فيها اسمه:

الإمام الباقر عليه السلام:

بنا عبد الله، وبنا عرف الله، وبنا وحد الله، ومحمد حجاب الله تبارك وتعالى.^١

١. الأنبياء، ١٠

٢.آل عمران، ١١٨

٣. الأنبياء، ١٠

٤. النساء، ١٦٥

٥. إثبات المدح، ١ / ٤١

٦. إثبات المدح، ١ / ٤٢

٧. و العنكبوت، ٤٢؛ البحريني: العوالم، كتاب العقل، ٨٣

٨. إثبات المدح، ١ / ٤١

٩. إثبات المدح، ١ / ٤

١٠. الكاف، ١ / ١٦

١١. إثبات المدح، ١ / ٤٢

١٢. بحار الأنوار، ١ / ١٠٥

ولا يذهب عليك أنه لا شك في حجية حكم العقل ومطابقته مع الواقع، ولكن العقلاة كثيراً ما يخلطون بين أحكام العقل والوهم والظنون والاهواء، وبعبارة أخرى ليس لأحد غير الموصومين عليهم السلام أن يدعى أنه أهل العقل، فإن العقل هو الموصوم عن الخطأ والزلل والعصمة لأهلهما، بل غاية المدعى الممكن من أمثالنا هو أنا أهل الفكر وطالب اليقين لا أنا أهل العقل والعلم المطابق للواقع المأمون عن الخطأ والجهل المركب.

وعلى هذا كله فما يصدر من العقلاة هو أحكام المفكرين المخلوط فكرهم بالأوهام من حيث لا يشعرون وليس فكرهم حكم العقل دائماً، وأما أولياء الوحي عليهم السلام فهم الموصومون عن خلط أحكام العقل بالوهم مطلقاً.

هذا كله مضافاً إلى أن أهل الفكر والنظر إن لم يستبدوا بآرائهم ورجعوا إلى أبواب المعرفة الالهية لانحصر الاختلاف والخطأ بوارد قليلة كفهم متشابهات ما ورد من الآيات والروايات، ولكانوا معدورين عند العقل والشرع في ما يصدر عنهم من الخطأ والاشتباه إحياءً:

عن يونس بن عبد الرحمن قال: قلت لابي الحسن عليه السلام: ما أوحد الله؟ فقال: يا يونس، لا تكونن مبتدعاً، من نظر برأيه هلك، ومن ترك أهل بيته ضل، ومن ترك كتاب الله وقول نبيه كفر.

الامام أمير المؤمنين عليه السلام:

من ترك الاخذ عن أمر الله عز وجل بطاعته قيس الله له شيطاناً فهو له قرين.^٣

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلى عليه السلام:

إنك والوصياء من بعدك عرفاء لا يعرف الله إلا بسبيل معرفتكم.^٤

الامام البارق عليه السلام:

بلية الناس علينا عظيمة، إن دعوناهم لم يستجيبوا لنا، وإن تركناهم لم يهتدوا بغيرنا.^٥

فلا فرق في ما يجب فيه الرجوع إلى الحجج عليهم السلام بين المعرف العقلية والاحكام التعبدية إلا أن في القسم الأول يؤخذ بالدليل والبرهان الذي يقيمه الحجة فيخرج الامر بذلك عن كونه تعدياً، وفي القسم الثاني يكفي فيه التعبد ولا يلزم المكلف على فهم الدليل الدال على الحكم.

الامام العسكري عليه السلام:

لو لا محمد والوصياء من ولده كنتم حيارى كالبهائ.^٦

قال على عليه السلام لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

يا رسول الله، أمنا الهدأة أم من غيرنا؟ قال: لا، بل منا إلى يوم القيمة. بنا استنقذهم الله من ضلاله الشرك، وبنا استنقذهم الله من ضلاله الفتنة، وبنا يصبحون إخواناً بعد الضلال.^٧

الامامان أبو عبد الله وأبو جعفر عليهم السلام:

١. بحار الأنوار، ٢٣ / ٢٢

٢. إثبات الهدأة، ١ / ٥٧

٣. المصال، ٢ / ٤٢٩

٤. بحار الأنوار، ٢٣ / ٩٩

٥. بحار الأنوار، ٢٦ / ٢٥٣

٦. بحار الأنوار، ٢٣ / ١٠٠، عن علل الشرائع

٧. بحار الأنوار، ٢٣ / ٤٢

إن العلم الذي أهبط مع آدم لم يرُفَع، والعلم يتواتر، وكل شيء من العلم وآثار الرسول والأنبياء لم يكن من أهل هذا البيت وهو باطل، وإن علياً عالم هذه الأمة، وإنه لن يوت منا عالم إلا خلف من بعده من يعلم مثل علمه.^١

الإمام الباقي عليه السلام:

يا أبا حمزة، يخرج أحدكم فراسخ فيطلب لنفسه دليلاً، وأنت بطرق السماء. أجهل منك بطرق الأرض فاطلب لنفسك دليلاً.^٢

وفي زيارة الجامعة الكبيرة:

السلام علي محال معرفة الله... أعزكم بهداه، وخصكم ببرهانه... ورضيكم... أركاناً لتوحيدِه... فالراغب عنكم مارق، واللازم لكم لاحق... ونوره وبرهانه عندكم... من أتاكُم نجبي، ومن لم يأتكم هلك... من أراد الله بدءَ بكم ومن وحده قبلَ عنكم.

وقد ظهر بهذا كله أن ما قدمناه من النصوص التي ترغب إلى التعلق فأكثرها راجع إلى أحكام العقل العملي وأما بالنسبة إلى الأمور الراجعة إلى العقل النظري فإنه قد ورد فيه:

+

الدين بكماله هو معرفة الحجة لا غير

والعجب من لا يرى تنافياً بين الاعتقاد بوجوب تبعية الحجة وبين جواز الرجوع إلى غيرهم لاكتساب المعرف وهو يرى الاختلاف البين بينهما في جل المسائل بل كلها بحيث لا يمكنه الجمع بينهما إلا بتأويل محكمات أقوال الحجج الالهية فضلاً عن متشابهاتها إلى معانٍ منطبقٌ على فلسفة أهل الشرك والضلال، وأعجب من ذلك إنكارهم على من تتبعه إلى المبائنة والتنافٍ بين المعرف السماوية والارضية، وأوجب الرجوع إلى معادن العلم الحقيقي لا إلى أهل الظنون والاهواء، فينكرون على أهل الحق حقهم ويسمونهم أهل الظاهر والجمود... فيا عجباً قد أصبح المعروف منكراً والمنكر معروفاً حيث يسمى مدافعي معارف الأديان والبراهين الساطعه الصادرة عن أولياء الملك الديان أهل الظاهر والجمود!! ويسمى أهل الظنون الواهية والاهواء المردية ومخربو بنیان الشريعة بإدخال آراء المدارس الضالة البشرية أهل الفهم والعقل والبرهان!!

وهذا هو بعينه ما يفعله العامة العمياء المخالفون لأهل البيت عليهم السلام أصولاً وفروعًا حيث يعدون أنفسهم مواليين لأهل بيته صلى الله عليه وآله وسلم ثم يأخذون معالم دينهم من غيرهم! فيا ليتهم وافق قولهم فعلهم حتى لا يغترّ الناس بهم، ويعرفوهم ببواطنهم وحقيقة أمرهم.

... أتني أبو حنيفة إلى أبي عبد الله جعفر بن محمد عليه أفضل الصلة والسلام، فخرج إليه يتوكأً على عصا، فقال أبو حنيفة: ما هذه العصا يا أبي عبد الله؟ ما يبلغك من السن ما كنت تحتاج إليها، قال: أجل، ولكنها عصا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فأردت أن أتبرك بها. قال: أما إني لو علمت ذلك وأنها عصا رسول الله لقمت وقبلتها.

فقال أبو عبد الله عليه السلام: سبحان الله! - وحسن عن ذراعه - وقال:

والله يا نعمان، لقد علمت أن هذا من شعر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ومن بشره فيما قبلته!

فطأول أبو حنيفة ليقبل يده، فاستلّ كمه وجذب يده ودخل منزله^١

الامام الصادق عليه السلام:

كذب من زعم أنه من شيعتنا وهو متمسك بعروة غيرنا.^٢

الامام أبو عبد الله عليه السلام:

من دان الله بغير سمع من صادق ألممه الله أنتيه الفناء، ومن ادعى سمعا من غير الباب الذي فتحه الله خلقه فهو مشرك، وذلك الباب هو الامين المؤمن علي سر الله المكنون.^٣

عن يونس بن يعقوب: كتب إلى أبو الحسن الاول وهو في السجن: وأما ما ذكرت يا على، من تأخذ معلم دينك؟ لا تأخذن معلم دينك عن غير شيعتنا، فإنك إن تعدّيتهم أخذت دينك عن المخائين الذين خانوا الله ورسوله وخانواأماناتهم. إنهم أوقنوا علي كتاب الله جل وعلا فحرفوه وبدلوه، فعليهم لعنة الله ولعنة رسوله وملاكته ولعنة آبائى الكرام البررة ولعنة شيعتى إلى يوم القيمة.^٤

الامام أمير المؤمنين عليه السلام:

يا معاشر شيعتنا والمنتخلين مودتنا، إياكم وأصحاب الرأى فإنهم أعداء السنن. تفلّشت منهم الاحاديث أن يحفظوها وأعيتهم السنة أن يعوها فاتخذوا عباد الله خولاً وماله دولاً، فذلت لهم الرقاب، وأطاعهم الخلق أشباء الكلاب، ونازعوا الحق أهله، وقتلوا بالآثمة الصادقين وهم من الكفار الملائين، فسئلوا عما لا يعلّمون فأنفوا إن يعترفوا بأنهم لا يصلحون، فعارضوا الدين بآرائهم فضلوا وأضلوا...^٥

الامام أبو عبد الله عليه السلام:

أبي الله أن يجري الاشياء إلا بأسباب، فجعل لكل شيء سبباً وجعل لكل سبب شرحاً وجعل لكل شرح علمًا وجعل لكل علم باباً ناطقاً، عرفه من عرفة، وجهله من جهلة، ذاك رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ونحن.^٦

الامام أمير المؤمنين عليه السلام:

نحن الاعراف الذى لا يعرف الله إلا بسبيل معرفتنا، إلى أن قال: إن الله لو شاء لعرف العباد نفسه، ولكن جعلنا أبوابه وصراطه وسبيله والوجه الذى يؤتى منه، إلى أن قال: ولا سوء حيث ذهب الناس إلى عيون كدرة، يفرغ بعضها في بعض، وذهب من ذهب إلينا إلى عيون صافية لا نفاد لها ولا انقطاع.^٧

الامام الصادق عليه السلام:

الاوصياء أبواب الله عز وجل التي يؤتى منها، ولو لا هم ما عرف الله عز وجل، وبهم احتاج الله علي خلقه.^٨

الامام أمير المؤمنين عليه السلام:

... من دان الله بالرأى لم ينزل دهره في ارتقاس...^٩

١. بحار الأنوار، ١٠ / ٢٢٢

٢. بحار الأنوار، ٢ / ٩٨

٣. إثبات المداة، ١ / ٧١، عن غيبة النعماني، "قدس سره"، والكاف

٤. بحار الأنوار، ٢ / ٨٢، عن الكشي

٥. بحار الأنوار، ٢ / ٨٤

٦. إثبات المداة، ١ / ٥٩، عن الكاف

٧. إثبات المداة، ١ / ٥٩، عن الكافي

٨. إثبات المداة، ١ / ٦٠، عن الكافي

فلا يمكن النيل إلى المعارف الحقة بلا رجوع إلى الحجج الالهية، ولا تتوهمن أنه يمكن أن يصل إليها ولكن الله لا يقبل ذلك ولا يؤجر عليه، بل الحق أنه تتضمن معرفة الله تعالى بانتفاء معرفة الإمام:

سئل أبو عبد الله الحسين عليه السلام: ما معرفة الله؟ قال: معرفة أهل كل زمان إمامهم الذي تحب عليهم طاعته.^٢

الإمام الバاقر عليه السلام:

إنما يعرف الله عز وجل ويعبده من عرف الله وعرف إمامه من أهل البيت، ومن لا يعرف الله عز وجل ولا يعرف الإمام من أهل البيت إنما يعرف ويعبد غير الله هكذا والله ضلالا.^٣

... ولি�علموا أن الحق معنا وفيينا لا يقول ذلك سوانا إلا كذاب مفتر ولا يدعنه غيرنا إلا ضال غوى.^٤

الإمام الباقر عليه السلام:

كل من دان الله عز وجل بعبادة يجهد فيها نفسه ولا إمام له من الله فسعيه غير مقبول، وهو ضال متجرر والله شأنه لاعماله... والله يا محمد، من أصبح من هذه الأمة لا إمام له من الله عز وجل ظاهر عادل أصبح ضالاً تائهاً، وإن مات على هذه الحالة مات ميتة كفر ونفاق.

واعلم يا محمد، إن أئمة الجحور وأتباعهم لمعزولون عن دين الله قد ضلوا وأضلوا، فأعماهم التي يعملونها كرماد اشتتدت به الريح في يوم عاصف، لا يقدرون مما كسبوا على شيء، ذلك هو الضلال البعيد.^٥

... سألت أبي عبد الله عليه السلام عن قول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من مات وليس له إمام مات ميتة جاهلية؟ فقال: نعم، إلى أن قال: فقلت: ميتة كفر؟ فقال: ميتة ضلال... إلى أن قال: ميتة كفر ونفاق وضلال^٦

كيف يصح لنا أن ننكر بداعى اتباع العقل نفس حكم العقل بوجوب رجوع الجاهل بالمبداً والمعاد ... إلى العالم الشاهد على الخلق لا إلى الأوهام والظنون، التي هي من أبدى البديهيات عند العقل بل يكون طريق النيل إلى الحقائق منحصراً بذلك ولا نكلف إلا به:

الإمام الباقر عليه السلام:

إنما كلف الناس ثلاثة: معرفة الأئمة، والتسليم لهم في ما ورد عليهم، والرد إليهم في ما اختلفوا فيه.^٧

الإمام الباقر عليه السلام:

يا أبا حمزة، يخرج أحدكم فراسخ فيطلب لنفسه دليلاً وأنت بطرق السماء أجهل منك بطرق الأرض فاطلب لنفسك دليلا.^٨

الدين على أصل واحد

١. إثبات الهداة، ١ / ٦٤، عن الكافي

٢. بحار الأنوار، ٢٣ / ٨٣

٣. الكافي بباب معرفة الإمام والرد إليه

٤. بحار الأنوار، ٣ / ١٩٠

٥. الكافي، ١ / ١٨٤

٦. إثبات الهداة، ١ / ١٢٦، عن المحاسن

٧. الكافي، ١ / ٣٩٠

٨. الكافي، ١ / ١٨٤

ومن هنا تعلم أنه لا دور أصلاً في جعل أصول الدين منحصراً بأصل واحد وهو معرفة الحجة والتسليم له فقط لا غير.

وذلك لأن معرفة الحجة لا يعني أنَّه حجة الله، بل يعني أنَّه العالم ونحن الجاهلون يكُونُ أمراً قابلاً للتجربة والاختبار لكل أحد من الناس ولا يكون أمراً تعبدية، كما أن وجوب تسليم الجاهل عند العالم أيضاً أمر عقلي وليس من التعبد في شيء.

هذا كلَّه، مع أنَّ الحجة أيضاً بعد الرجوع إليه لا يدلُّنا على المعارف العقلية بالتعبد، بل هو معلم العقول وهاديه إلى ما لا يمكن إليه الوصول بإقامة البرهان بل بآئمِّ البراهين وأوضحتها.

ثم من المعلوم أنَّ بهذا التعريف يخرج عن الدين بنفس التعريف منكر الضروري، والكافر بغير التوحيد والنبوة والمعاد، ولا يحتاج لآخر جهماً عن الدين والحكم بکفرهما إلى تكليف التقىد وزيادة التوضيح.

قال رجل للصادق عليه السلام: فإذا كان هؤلاء القوم من اليهود لا يعرفون الكتاب إلا بما يسمعونه من علمائهم لا سبيل لهم إلى غيره، فكيف ذمهم بتقليدهم والقبول من علمائهم؟

وهل عوام اليهود إلا كعوامنا يقلدون علمائهم؟ فإن لم يجز لآولئك القبول من علمائهم لم يجز هؤلاء القبول من علمائهم؟! فقال عليه السلام: بين عوامنا وعلمائنا وبين عوام اليهود وعلمائهم فرق من جهة وتسوية من جهة، أما من حيث استروا فإنَّ الله قد ذم عوامنا بتقليدهم علمائهم كما ذم عوامهم، وأما من حيث افترقا فلا. قال: يَبْيَنْ لِي يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ عَوَامَ الْيَهُودَ كَانُوا قَدْ عَرَفُوا عِلْمَهُمْ بِالْكَذْبِ الصَّرِيفِ، وَبِأَكْلِ الْحَرَامِ، وَالرِّشَاءِ، وَبِتَغْيِيرِ الْحَكَامِ عَنْ واجِبِهَا بِالشَّفَاعَاتِ وَالعَنَيَّاتِ وَالْمَصَانِعَاتِ، وَعَرَفُوهُمْ بِالْعَصْبَ الشَّدِيدِ الَّذِي يَفَارِقُونَ بِهِ أَدِيَانَهُمْ، وَأَنَّهُمْ إِذَا تَعَصَّبُوا أَزَالُوا حُقُوقَهُمْ مِنْ تَعَصُّبِهِمْ، وَأَعْطُوا مَا لَا يَسْتَحِقُهُ مِنْ تَعَصُّبِهِمْ لَهُمْ مِنْ أَمْوَالٍ غَيْرِهِمْ وَظَلَمُوهُمْ مِنْ أَجْلِهِمْ. وَعَرَفُوهُمْ يَقَارِبُونَ الْمُحْرَمَاتِ وَاضْطَرُّوْا بِعِارَفِ قُلُوبِهِمْ إِلَى أَنْ مَنْ فَعَلَ مَا يَفْعَلُونَ فَهُوَ فَاسِقٌ لَا يَجُوزُ أَنْ يَصُدِّقَ عَلَيْهِ اللَّهُ وَلَا عَلَيْهِ الْوَسَائِطُ بَيْنَ الْخَلْقِ وَبَيْنَ اللَّهِ، فَلَذِكَ ذُمِّهُمْ لِمَا قَدُّمُوا مِنْ قَدْ عَرَفُوا وَقَدْ عَلِمُوا أَنَّهُ لَا يَجُوزُ قَبُولُ خَبْرِهِ وَلَا تَصْدِيقَهُ فِي حَكَایَاتِهِ وَلَا الْعَمَلُ بِمَا يُؤْدِيهِ إِلَيْهِمْ عَمَّا يَشَاهِدُونَ، وَوَجَبُ عَلَيْهِمُ النَّظرُ بِأَنفُسِهِمْ فِي أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذْ كَانَ دَلَائِلُهُ أَوْضَعُ مِنْ أَنْ تَخْفَى وَأَشَهَرُ مِنْ أَنْ لَا تَظْهُرَ لَهُمْ، وَكَذَلِكَ عَوَامُ أَمَّتَنَا إِذَا عَرَفُوا مِنْ فَقَهَائِهِمُ الْفَسْقَ الظَّاهِرِ وَالْعَصِيَّةِ الشَّدِيدَةِ وَالتَّكَالُبُ عَلَيْهِ حَطَامُ الدُّنْيَا وَحَرَامُهَا وَإِهْلَاكُهَا مِنْ يَتَعَصَّبُونَ عَلَيْهِ وَإِنْ كَانَ لِاصْلَاحِ أَمْرٍ مُسْتَحْقَقاً، وَالْتَّرْفُ بِالْبَرِّ وَالْإِحْسَانُ عَلَيْهِ مِنْ يَتَعَصَّبُونَ وَإِنْ كَانَ لِلَّازِلَالِ وَالْإِهْانَةِ مُسْتَحْقَقاً. فَمَنْ قَدَّ مِنْ عَوَامِنَا مِثْلُ هُؤُلَاءِ الْفَقَهَاءِ فَهُمْ مِثْلُ الْيَهُودِ الَّذِينَ ذُمِّهُمْ اللَّهُ تَعَالَى بِالْتَّقْلِيدِ لِفَسْقَهُمُ الْفَقَهَاءِ، فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفَقَهَاءِ صَانِتَنَا لِنَفْسِهِ، حَفَظَ لِدِينِهِ، مُخَالِفًا عَلَيْهِ هُوَاهُ، مُطِيعًا لَأَمْرِ مُوَلَّاهِ، فَلِلْعَوَامِ أَنْ يَقْلِدُهُمْ، وَذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بِعِصَمِ فَقَهَاءِ الشِّيَعَةِ لَا جُمِيعِهِمْ، فَأَمَّا مَنْ رَكِبَ مِنَ الْقَبَائِحِ وَالْفَوَاحِشِ مَرَاكِبَ فَسْقَهِ الْعَامَةِ فَلَا تَقْبِلُوا مِنْهُمْ عَنْ شَيْءٍ وَلَا كِرَامَةً، وَإِنَّا كَثُرَ التَّخْلِيلُ فِي مَا يَتَحَمِلُ عَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ لِذَلِكَ، لَأَنَّ الْفَسْقَةَ يَتَحَمِلُونَ عَنَا فَيَحْرُفُونَهُ بِأَسْرِهِ لِجَهَلِهِمْ، وَيَضْعُونَ الْأَشْيَاءَ عَلَيْهِمْ غَيْرَ وَجُوهِهَا لِقَلَةِ مَعْرِفَتِهِمْ، وَآخَرِينَ يَتَمَدَّدُونَ الْكَذْبَ عَلَيْنَا لِيَجْرِّوْا مِنْ عَرْضِ الدُّنْيَا مَا هُوَ زَادُهُمْ إِلَى نَارِ جَهَنَّمِ، وَمِنْهُمْ قَوْمٌ نَصَابٌ لَا يَقْدِرُونَ عَلَيْهِ الْقَدْحَ فِيهَا فَيَتَعَلَّمُونَ بَعْضَ عِلْمَنَا الصَّحِيْحَهُ فَيَتَوَجَّهُونَ بِهِ عَنْدَ شَيْعَتِنَا وَيَنْتَقِصُونَ بِنَا عَنْدَ نَصَابِنَا، ثُمَّ يَضْيَفُونَ إِلَيْهِ أَضْعافَهُ وَأَضْعافَ أَضْعافِهِ مِنَ الْأَكَاذِيبِ عَلَيْنَا الَّتِي نَحْنُ مِنْهَا بَرَآءُ مِنْهَا، فَيَقْبِلُهُ الْمُسْتَسِلُونَ مِنْ شَيْعَتِنَا عَلَيْهِ أَنَّهُ مِنْ عِلْمَنَا فَضَلُّوا وَأَضْلُّوا.

وَهُمْ أَضَرُّ عَلَيْهِ ضَعَفَاءَ شَيْعَتِنَا مِنْ جِيَشِ يَزِيدِ عَلَيْهِ الْلَّعْنَةِ عَلَيْهِ الْحَسِينِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ، فَإِنَّهُمْ يَسْلِبُونَهُمُ الْأَرْوَاحَ وَالْأَمْوَالَ وَهُؤُلَاءِ عِلَّمَاءِ السَّوْءِ النَّاصِبِينَ الْمُتَشَبِّهِينَ بِأَهْلِهِمْ لَنَا مَوَالُونَ وَلَا عَدَائِنَا مَعَادُونَ يَدْخُلُونَ الشَّكَ وَالشَّبَهَةَ عَلَيْهِ ضَعَفَاءَ شَيْعَتِنَا فَيَضْلُّونَهُمْ وَيَنْعُونَهُمْ عَنْ قَصْدِ الْحَقِّ الْمُصِيبِ.

ثُمَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شَرَارُ عِلَّمَاءِ أَمَّتَنَا الْمُضَلُّونَ عَنَا، الْقَاطِعُونَ لِلْطَّرْقِ إِلَيْنَا، الْمَسْمُونُ أَضَدَادُنَا بِأَسْمَائِنَا، الْمَلَقِبُونَ أَنْدَادُنَا بِأَلْقَابِنَا، يَصْلُّونَ عَلَيْهِمْ هُمْ لِلْعُنْ مُسْتَحْقُونَ...

ثم قال: قيل لامير المؤمنين عليه السلام: من خير خلق الله بعد أئمة المهدى ومصابيح الدجى؟ قال: العلماء إذا صلحوا. قيل: ومن شر خلق الله بعد إبليس وفرعون وفرويد وبعد المتسمين بأسمائكم، وبعد المتلقيين بألقابكم والآخذين لامكتنكم والمتآمرين في مالكم؟

قال: العلماء إذا فسدوا.

هم المظہرون للباطل الكاذبون للحقائق وفيهم قال الله عز وجل: «أولئك يلعنة الله ويعلقون عليهم اللعنون إلا الذين تابوا» الآية^١

عن يونس بن يعقوب عن أبي عبد الله عليه السلام:

... قال قلت له: إني سمعتك تنهى عن الكلام وتقول: ويل لأهل الكلام يقولون: هذا ينقاد، وهذا لا ينقاد وهذا ينساق وهذا لا ينساق، وهذا نعقوله وهذا لا نعقله.

فقال أبو عبد الله عليه السلام:

إنما قلت ويل لهم إن تركوا ما أقول وذهبوا إلى ما يريدون.^٢

ولا يخفى عليك، أن المراد من أهل الكلام ها هنا هم الذين لا يرجعون في معارفهم إلى المعصومين عليه السلام وإن لم يسموا بالمتكلم في اصطلاحنا، وليس المراد منه الذين لا يقررون إلا ما صدر عنهم عليهم السلام من البراهين ولا يتبعون إلا إياهم، فإنه ليس شأن أهل الكلام في كلامهم إلا كشأن الفقهاء في فقههم، وليس المتكلم المذموم في مصطلحهم عليهم السلام إلا أهل الاهواء والاراء والذين يتكلمون في ذات الله الذي قد ورد في ذلك:

الامام أبو جعفر عليه السلام:

تكلموا في كل شيء ولا تكلموا في الله.^٣

الامام أبو عبد الله عليه السلام:

يهلك أصحاب الكلام وينجو المسلمين، إن المسلمين هم التجباء.^٤

والامام أبو عبد الله عليه السلام، دخل عليه قوم من هؤلاء الذين يتكلمون في الربوبية. فقال رأينا وقينا
في فعل الله بنا وبكم ما يشاء.^٥

ولا يذهب عليك أنه لا وجه لتفصيص هذه الرواية وأمثالها بالفروع الفقهية كما قد يتوجه وقد يقول الامام أبو الحسن الرضا عليه السلام:

إنه من يصف ربها بالقياس لا يزال الدهر في الالتباس، مائلاً عن المنهاج، ظاعناً في الأعوجاج، ضالاً عن السبيل.^٦

هناك روایات تقول: الحکمة ضالة المؤمن، يأخذها حيث وجدها، وقد يتوجه أن ذلك معارض لما ادعيناه من امتناع حصول معرفة الله تعالى من غير بيان الخالق المتعال وأوليائه المعصومين عليهم السلام

١. بحار الأنوار، ٢ / ٨٧ - ٨٩

٢. إثبات المدح، ١ / ٤٥، عن التوحيد

٣. التوحيد: ٤٥٥

٤. التوحيد، ٤٥٨؛ بصائر الدرجات، ٥٢١، بحار الأنوار، ٢ / ١٣٢

٥. بحار الأنوار، ١٠ / ٢٢١

٦. بحار الأنوار، ٤ / ٣٠٣

وهذا الفصل من الكلام يجيب عن ذلك بيان:

المعنى المراد من الحكمة

الكشف عن تفسير آية: «فبشر عباد...»

من هو المأمور بالأخذ عن أي أحد

التناقل لعلوم الاولياء ليس كالسائل بالاوهاء والاراء

الحكمة ضالة المؤمن

إن قلت: كيف يختص العلم بأولياء الوحي وكيف لا يجوز الرجوع إلى غيرهم وهم الذين يقولون بأنفسهم:

«فisher عياد الذين يستمعون القول فينبعون أحسنه أوئلهم هداهم الله وأوئلهم هم أولوا الآليات...»^١

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

الحكمة ضالة المؤمن يأخذها حيث وجدها.^٢

الامام أمير المؤمنين عليه السلام:

خذوا الحكمة ولو من المشركون.^٣

الامام أمير المؤمنين عليه السلام:

الحكمة ضالة المؤمن، فخذ الحكمة ولو من أهل النفاق.^٤

الامام الباقي عليه السلام:

... من وصايا المسيح على نبينا وأله وعليه السلام: لم يضركم من نتن القطران إذا أصابكم سراحه، خذوا العلم

مَنْ عِنْدَهُ وَلَا تَنْظُرْ وَأَعْمَلْهُ.^٥

الامام أمير المؤمنين عليه السلام:

خذ الحكمة من أتاك بها، وانظر إلى ما قال، ولا تنظر إلى من قال.^٤

قلت: أولاً: إن كان المراد من الحكمة علم الشرائع والاديان والمعارف والتوحيد والمبدأ والمعاد فكيف يمكن أن نأخذه عن اليهود والنصاري والمشركين وأهل الاهواء والضلالات؟!!

عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال: قلت له: إن من عندنا يزعمون أن قول الله «فاسألو أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون» إنهم اليهود والنصارى. قال: إذا يدعونكم إلى دينهم، قال: ثم أومأ بيده إلى صدره وقال: نحن أهل الذكر ونحن المسؤولون.^٧

وإن كان المراد منها النصائح والوصايا التي يوافق العدل والحق الذي يعرفها كل أحد باقتضاء الفطرة البشرية

۲۰، زمر،

٤١١ . البحارى، العالم، كتاب العلم،

٤١١ - الحـانـة العـالـىـ كـتـابـهـ الـعـلـمـ

٤١٢) الح اذا : العالم كتاب العان

مکتبہ ایضاً: المک

٣٤٤ / الادارة الالكترونية / تأثير الاعلان على اهتمامات

كوجوب الانصاف وترك اللذات الفانية الدنيوية والزهد والعنف وأشباه ذلك، فما هو المانع حينئذ من أخذه من كل أحد ولو كان ضالاً في اعتقاده مبطلاً في عمله؟! غير أن ذلك أيضاً لا يرجي من نال صافية عيون الحكمة الربانية من علوم أهل بيت النبوة صلوات الله عليهم أجمعين. وفي حديث النبي صلى الله عليه وآله وسلم حين أتاه عمر فقال: إننا نسمع أحاديث من اليهود تعجبنا، فترى أن نكتب بعضها؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

أفتهوکون كما تهوكت اليهود والنصارى؟! لقد جئتكم بها بيضاء نقية، ولو كان موسى حيا لما وسعه إلا اتباعى.^١

الامام أمير المؤمنين عليه السلام:

أول الحكم ترك اللذات، وآخرها مقت الفانيات.^٢

الامام أمير المؤمنين عليه السلام:

حد الحكم الاعراض عن دار الفناء والتوله بدار البقاء.^٣

الامام أمير المؤمنين عليه السلام:

من الحكم أن لا تนาزع من فوقك، ولا تستنزل من دونك، ولا تتعاطى ما ليس في قدرتك، ولا يخالف لسانك قلبك، ولا قولك فعلك، ولا تتكلم فيما لا تعلم...^٤

قيل للقمان: ما يجمع من حكمتك؟ قال: لا أسأل عما كفيته، ولا أتكلف ما لا يعنيه.^٥

الامام أمير المؤمنين عليه السلام:

وأحسن كلمة حكم جامعة: أن تحب للناس ما تحب لنفسك، وتكره لهم ما تكره لها.^٦

وثانياً: أنه يمكن أن يكون قوله «أحسنه» في الآية الشريفة مفعولاً مطلقاً لا مفعولاً به وذلك كما فسره الإمام الصادق عليه السلام:

... سألت الصادق عليه السلام عن قول الله عز وجل «الذين يستمعون القول فيتبعون أحسنه» إلى آخر الآية، قال: هم المسلمون لآل محمد، الذين إذا سمعوا الحديث لم يزبدوا فيه ولم ينقصوا عنه وجاؤوا به كما سمعوه.^٧

فيكون المعنى حينئذ: فيتبعونه اتباعاً حسناً.

ويشهد لهذا المعنى صدر الآية أيضاً حيث يقول: «والذين اجتنبوا الطاغوت أن يعبدوها وأنابوا إلى الله فلهم البشري»، فإن من عبادة الطاغوت هو الاستماع إلى من يقول عن رأيه لا عن حجة إلهية:

الامام الجواد عليه السلام:

من أصفي إلى ناطق فقد عبده، فإن كان الناطق عن الله فقد عبد الله، وإن كان الناطق ينطق عن لسان إبليس فقد عبد إبليس.^٨

١. بحار الأنوار: ٩٩ / ٢

٢. غرر الحكم

٣. غرر الحكم

٤. غرر الحكم

٥. بحار الأنوار، ١٣ / ٣١٧

٦. بحار الأنوار، ٧٧ / ٢٠٨

٧. البحراوي: تفسير البرهان، ٤ / ٧٢

٨. بحار الأنوار، ٢ / ٩٤، عن تحف العقول

فيكون المعنى حينئذ: «الذين يجتنيون الطاغوت (أى غير المقصوم). أَن يعبدوها (أى أن يستمعوا قوله)، وأنابوا إلى الله (برجوعهم إلى المقصوم والأخذ عنه) لهم البشري، «فبشر عباد الذين يستعملون القول» (أى قول الله والمقصوم). «فيتبعون أحسنه» (أى يتبعونه أحسن الاتباع).

وثالثاً: أن من وجد ماء نتنا كدرا فيتغتصب عليه ويتوهم أن ذلك أعزب المياه وألذّها، ينبغي أن يقال له: عليك بشرب قطرة من كل ماء امتحاناً، وتجرب مياه مختلفة حتى ترى هل أنك تكون بالواقع على الماء العذب الصافي أم لا، وأما من اهتدى إلى عذب ماء يعترف بصفوه كل عالم وجاهل ومخالف ومافق وهو نفسه مستيقن بذلك أيضاً، فكيف يجوز له أن يرجع الفهقري فيصيغ في أسفل سافلين؟! شاكا ضالاً بعد اليقين؟!

فعلي الضال عن معرفة الإمام أن يفحص عن كل شيء حتى يهتدى إلى هدائه، وليس على المستيقن أن يرتاب في يقينه ويخرج من حقه إلى باطل غيره.

الإمام الرضا عليه السلام:

رحم الله عبداً أحبي أمنا، فقلت له: كيف يحيي أمركم؟ قال: يتعلم علومنا ويعلمها الناس، فإن الناس لو علموا
محاسن كلامنا لاتبعونا...^١

ورابعاً: لا تعارض بين ما دل على جواز أخذ العلم والحكمة من كل أحد، وما دل على أن العلم الصحيح لا يوجد إلا عندهم عليه السلام، وذلك إذا كانوا أولئك ناقلين لعلوم المقصومين عليهم السلام لا لما يقتضيه أهوائهم وأرائهم، لأنه لا مانع من كون غيرهم ناقلاً لعلومهم عليهم السلام في عين ضلالتهم، وحيثند فلا بأس بالأخذ بنقلهم إذا كانوا موثوقاً بهم:

الإمام الباقر عليه السلام:

إن لنا أوعية غلتها علماً وحكمـاً، وليست لها بأهلـ، فـما غلـها إلا لـتنقلـ إلىـ شـيـعتـناـ، فـانـظـرواـ إـلـىـ ماـ فـيـ الـاوـعـيـةـ، فـخـذـوـهـاـ ثـمـ صـفـوـهـاـ مـنـ الـكـدـورـةـ تـأـخـذـوـهـاـ بـيـضـاءـ نـقـيـةـ، وـالـاوـعـيـةـ فـأـنـهـاـ وـعـاءـ سـوـءـ فـتـنـكـبـوـهـاـ.^٢

الإمام الصادق عليه السلام:

اطلبوا العلم من معدن العلم، وإياكم والولاج فيهم الصادرون عن الله، ثم قال: ذهب العلم وبقي غبرات العلم في
أوعية سوء فأحدروا باطنها فإن في باطنها الملائكة، وعليكم بظاهرها فإن في ظاهرها النجاة.^٣

فهرست

٥	مكاتب بشري در مقابله با مكتب وحى
٦	حكم عقل، يا اندیشه‌های عاقلان؟!.....
٧	علم حقيقی و حقیقت علم.....
١٠	رشد علم، يا رواج جهل؟!.....
١٣	اندیشه‌های زمینی، يا درس‌های آسمانی؟!.....
١٦	امام عليه السلام امام است، نه متفکر و فیلسوف و نظریه پرداز
١٩	ادعاهای عارفان و خودباختگی دیگران!

١. بحار الأنوار، ٢ / ٣٠

٢. البحراني: العوالم، كتاب العلم، ٣٩٤

٣. البحراني: العوالم، كتاب العلم، ٣٩٩

الطريق إلى الله تعالى.....	٢٥
الاول: السلوك الشهودي.....	٢٥
الثاني: المشى النظري المطلق.....	٢٥
الثالث: النظر في العلوم السماوية البرهانية وتفقّهها.....	٢٥
تعريف السلوك الشهودي والمشى النظري المطلق.....	٢٥
وأما ما يرد على الاخذ بالسلوك الشهودي:.....	٢٧
أصل الدين وأساسه.....	٢٩
تهييد:.....	٣٣
ما هو شأن العقل البشري والعقل الروايني في طريق معرفة الواقعيات؟	٣٤
ما هو طريق النيل الى ما هو حجة علينا، وكيف نفرق بين الحق والباطل؟	٣٤
هل المعيار لمعرفة الحق هو الامام عليه السلام ام الامام هو معيار الحق؟!	٣٥
الدليل علي بعض مواضيع المباحث الاعتقادية في كتب أعلامنا المتقدمين	٣٥
حقيقة معنى العلم والمعرفة (وليس منها العلم الحضوري):.....	٣٥
إنه تعالى لا يدرك:.....	٣٥
الصانع تعالى يبادر المصنوع ولا يشبهه شيء ذو مقدار وأجزاء وجهة:.....	٣٥
لا يكون الفعل إلا حادثا.....	٣٥
برهان وجوب وجود ماسوي الواحد تعالى بمحدث بياينه.....	٣٥
علم الله تعالى ومعناه وعمومه.....	٣٦
قدرته تعالى ومعناها وعمومها.....	٣٦
استحالة ما لا نهاية له.....	٣٦
لا يجتمع البدء مع عدم التناهي.....	٣٦
استحالة انتفاء ما لا نهاية له (حدوث العالم).....	٣٦
احتياج الحديث إلى الحديث.....	٣٦
الحدث هو علة الاحتياج.....	٣٦
الإمكان هو علة الاحتياج.....	٣٦
لا يعرف الله إلا بفعله من طريق الاستدلال وبطلان طريق الإلهام والتصرفية.....	٣٦
الغرض من الخلق هو إيصال النفع إلى المخلوق وتعریض الثواب.....	٣٧
الفعل لا يكون إلا عن القادر المختار.....	٣٧
تأويل علم الله تعالى بنفسه.....	٣٧
إن الله تعالى قادر مختار.....	٣٧
إن الله تعالى مرید کاره.....	٣٧

٣٧	الحدث لا يكون محدثاً بالاختراع بل بال المباشرة أو التوليد.....
٣٧	إنه تعالى واحد، ونفي التركيب.....
٣٧	إنه تعالى قادر لنفسه.....
٣٧	إن الله تعالى عالم لنفسه.....
٣٨	بطلان قول من قال إنه تعالى جسم لا كالأجسام.....
٣٨	معنى صفات الله تعالى وتقاير النفسي عن غير النفسي.....
٣٨	امتناع قديم ثان.....
٣٨	بطلان قاعدة الواحد.....
٣٨	بطلان القول بالكثرة في الوحدة.....
٣٨	استحالة إيجاد الموجود.....
٣٨	كل ممكن حادث.....
٣٨	الإرادة حادثة، وامتناع كونها قديمة.....
٣٨	إن الله تعالى لا يري.....
٣٨	إثبات حدوث ما سوي الواحد.....
٣٨	إن إرادة الله تعالى نفس فعله.....
٣٩	الإرادة لا يحتاج إلى محل.....
٣٩	إبطال القول بقدم العالم.....
٣٩	نحن مختارون.....
٣٩	قبح تكليف ما لا يطاق.....
٣٩	نفي المهيولا.....
٣٩	برهان الوجوب والامكان.....
٣٩	الوجود هو الثبوت لا غير.....
٣٩	برهان اللם والإن.....
٣٩	أسماء الله توقيفية.....
٣٩	الاختراع والتوليد وال المباشرة.....
٣٩	الاستدلال والتسليم والتقليل.....
٤٠	الحدث هو ما لوجوده أول.....
٤١	شأن العقل في طريق معرفة الله تعالى.....
٤١	عظمة شأن العقل.....
٤٢	العقل أو المعصوم؟!.....
٤٤	أبواب المعرفة:.....

- الدين بكماله هو معرفة الحجة لا غير ٤٦
- الدين علي أصل واحد ٤٩